



# تناسب

دکتر هامون سبطی

## مفهومی و قرابت معنایی

ویرایش دوم  
برای همه‌ی رشته‌ها

چگونه بیت‌ها را بخوانیم؟  
چگونه بیت‌ها را معنا کنیم؟  
چگونه قرابت معنایی را پیدا کنیم؟





روزی نشست بر پاره‌سنگی  
با انگشتانی گره کرده در زیر چانه‌اش  
و خیره نگاهی تا بی‌انتهای

آرام آرام شرارِ وسوسه‌ای در رگ‌هایش دوید  
و هُرم قدرتی سترگ، ساق‌های بی‌قرارش را در هم نوردید

ناگاه به پا خاست  
و گام در راهی نهاد  
بی‌انتهای

- انسان را می‌گویم -

او ناچار رفتن بود و یافتن  
شاید به این امید که روزی، بر فراز قلّه‌ی دریافتن، پاتابه وا کند و یله بر چارطاق نیلی چرخ دهد.

تقدیم به شما و همه‌ی آن‌هایی که  
برای «یافتن»  
راهی جز «دریافتن» نمی‌شناسند.

سرشناسه: سبّطی، هامون، ۱۳۵۲  
عنوان و نام پدیدآور: تناسب مفهومی و قرابت معنایی / هامون سبّطی  
مشخصات نشر: تهران: نشر دریافت، ۱۳۸۸  
مشخصات ظاهری: [۳۹۶] ص.  
شابک: ۹-۰-۹۰۹۹۰-۶۰۰-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فبیا  
یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۹۶]  
موضوع: شعرخوانی  
موضوع: ادبیات فارسی-- راهنمای آموزشی (متوسطه)  
موضوع: ادبیات فارسی-- آزمون‌ها و تمرین‌ها (متوسطه)  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ت ۲ س / PIR۳۹۳۹  
رده‌بندی دیویی: ۸۴/۵۴  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۶۶۲۹۹۱

## تناسب مفهومی و قرابت معنایی

عنوان کتاب:

دکتر هامون سبّطی

نویسنده:

مجید اکبری

طراح جلد:

مهندس مجید اسمعیلی زارع

حروف‌نگار، صفحه‌آرا و ناظر فنی چاپ:

نشر دریافت

ناشر:

پارسیان

لیتوگرافی:

عصر انتظار

چاپ و صحافی:

بیستم - ۱۳۹۱ (ویرایش دوم)

نوبت چاپ:

۳۰۰۰ جلد

شمارگان:

۸۵۰۰۰ ریال

بها:

۰۶۶۴۹۲۱۸۹ - ۰۲۱ و ۰۶۶۴۱۲۷۸۵ - ۰۲۱

تلفن‌های دفتر نشر:

۰۹۱۹۴۵۷۷۹۰۷

www.Daryaft-Pub.com

نشانی اینترنتی:

Info@Daryaft-Pub.com

نشانی پست الکترونیک:

حق چاپ و نشر این کتاب متعلق به ناشر بوده و هرگونه کپی یا نقل مطالب بدون اجازه‌ی ناشر بیکرد قانونی ندارد.

# تقدیم به همسر نازنینم که در سطر سطر این کتاب بهم نفسم بود.

این کتاب در سال ۱۳۸۸ از سوی  
دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی وزارت آموزش و پرورش،  
به‌عنوان کتاب مناسب آموزشی  
به مدارس و مراکز آموزشی کشور، معرفی شده‌است.



شناخت درست واژه‌ها از نظرگاه نگارش و خوانش، شناخت  
جمله‌ها و نحوه‌ی سامان‌دهی آن‌ها برای ادراک معنا و واژه‌های  
کلیدی متن بخش‌های سه‌گانه نخستین فصل کتاب را تشکیل  
می‌دهند.

در فصل دوم چگونگی معنا کردن ابیات مطرح شده است که  
شامل سه بخش مفهوم‌های رایج در ادبیات غنایی عاشقانه،  
ادبیات غنایی عارفانه و ادبیات تعلیمی است. گفتنی است که  
عمده‌ی مثال‌ها از متون درسی زبان و ادبیات انتخاب شده‌اند که  
در کنکور راهنما و راه‌گشای دانش‌آموزان خواهد بود. فصل سوم  
کتاب دوره و آزمون است و فرصتی تا دانش‌آموزان نمونه‌های  
آزمون را بر اساس نمونه‌های در فصل قبلی پاسخ دهند. این  
نمونه‌ها همگی از کنکور سال‌های گذشته انتخاب شده‌اند. اثر  
کتاب روان، زیبا، شیرین و طنزآمیز است و در نتیجه می‌توان  
این کتاب را لاجرمه نوشید!

روزگار  
سازمان کتاب  
موسسه  
فانسی  
۵۳

بدخوانی متن - شعر یا نثر - سرگردانی در معنا یا نارسایی  
معنا را مسبب می‌شود و درست‌خوانی هنری است که، گذشته  
از آنداد موسیقایی، راه را برای درک معنا هموار می‌کند.  
رسانخوانی، زبانخوانی و روانخوانی متن به‌ویژه در کلاس‌های  
درس ادبیات، دبیران عزیز را از توضیحات فراوان و گاه  
نهام‌افزین زبانی می‌بخشد و همین است که از بایسته‌ترین  
آموزش‌ها یاد دادن شیوه‌های درست متن‌خوانی و به‌ویژه  
استفاده از عناصر زبر زنجیری زبان در خوانش متن است.  
کتاب «تناسب مفهومی و قرابت معنایی»، نگارگری ستودی و  
هوشمندانه در این راه است. دکتر هامون سبطی، که سال‌هاست  
هم و غم خویش را مصروف ادبیات بارور و گشای این سرزمین  
داشته است، نخستین گام را در «روش‌شناسی متن‌خوانی  
برداشته است.

این کتاب در سه فصل تنظیم شده است. در نخستین فصل  
روش درست‌خوانی بیت‌ها و سروده‌ها آموزش داده شده و  
نویسنده با طرح مثال‌های فراوان بدخوانی ابیات را هشدار  
و انداز داده و شیوه‌ی درست‌خوانی شعر و معنا کردن آن را  
روشن ساخته است.

این شعرگونه را در ابتدای یکی از کتاب‌های پیشینم آورده‌بودم. برگ‌برگِ آن کتاب‌ها بر بادِ جفا رفت. همین یک برگ برایم مانده‌است. آن را به شما تقدیم می‌کنم؛ باشد که وفا کند!

دیگر درفت‌ها هم از تماشای رهگذران فُسته شده‌اند.  
برگ‌ها، در قَرَقِ بعدازظهر، پرت می‌زنند  
و تنها، گهگاه، از هیاهوی گلّه‌ی سرگردانِ بادی، بیدار شده  
غُرغُرکنان در جای خود غلتی می‌خورند و دوباره به فواب می‌روند.

من از پارچوب تنگ و منجمد کلاس به فیابان نگاه می‌کنم که خمیازه‌کشان  
در امتدادِ کمر و همیشگی روز، نشسته و پایان کار روزانه را انتظار می‌کشد.

و شما منتظرید تا من برگردم و برایتان  
آسمان هنر را در تنگِ بی‌قواره‌ی چهارگزینه‌ی یک تست، قاب بگیرم.

راستی که چه فاصله‌ی دور و پیچوده‌ایست از آن سوی میز تا این سوی آن.  
ای کاش میزها را جمع می‌کردند  
و ما می‌نشستیم و سفره‌ی دلمان را باز می‌کردیم  
می‌فندیدیم و شعر می‌فوردیم!

کتابی که در دست دارید، نخستین کتابی است که پس از توقف ناگهانی فعالیت‌های انتشارات اندیشه‌سازان نوشته‌ام و خوشحالم که مجموعه‌ی جدید تألیف‌هایم را با این کتاب آغاز می‌کنم. هدف این کتاب آشناکردن و آشتی‌دادن خواننده با ادبیات فارسی و در کنار آن آموزش اصولی روش پاسخ‌گویی به پرسش‌های تناسب مفهومی (قرابت معنایی) است. از آن‌جاکه بیش‌ترین سؤالات زبان و ادبیات فارسی در آزمون سراسری از همین مبحث طرح می‌شود (حدود ۴۰٪ سؤال‌ها<sup>۱</sup>) داوطلبان آزمون سراسری در چند سال اخیر، جای خالی چنین کتاب‌هایی را بسیار احساس می‌کرده‌اند؛ امیدوارم کتاب حاضر - که برای طرح‌ریزی، جست‌وجو، یادداشت‌برداری و نگارش آن، حدود دو سال وقت صرف شده است - بتواند تا حد قابل‌قبولی این جای خالی را پر کند.

اما فصل اول این کتاب حکایت دیگری دارد و باید صمیمانه بگویم که فکر نگارش آن، ابتدا برایم آرمانی و دورازدست می‌نمود. در این فصل برای اولین بار - دست‌کم تا آن‌جا که من اطلاع دارم - روش خوانش درست شعر و نکته‌ها و ریزه‌کاری‌های آن، تعیین، دسته‌بندی و آموزش داده‌شده‌است؛ از همین رو، این کتاب نه‌تنها برای دانش‌آموزان و داوطلبان ورود به دانشگاه، بلکه برای دانش‌جویان زبان و ادبیات فارسی و هر ایرانی که بخواهد با ادبیات زیبای سرزمینش آشنا شود و از آن بهره‌بردار شود، سودمند است. البته شکی ندارم که گفتنی‌ها در این باره فراوان است و یافته‌ها و اندوخته‌های من بسیار مختصر؛ بنابراین چشم امیدم به شما خوانندگان عزیز، همکاران گرامی و فرهیختگان و ادب‌دوستان بزرگوار است تا یاری‌ام کنید و دیدگاه‌ها و دریافت‌های راه‌گشای خود را از من دریغ‌ندارید.

در همین جا، باید از تلاش همکاران گرامی‌ام، خانم‌ها شیرین ایرانی و مرجان کامرانی و آقای بابک سرافراز که در گردآوری نمونه‌ها یاری‌ام رسانده‌اند و هم‌چنین خانم‌ها فرشته صابریان، کبریا مهدیخانی و یاسمن فارابی و آقایان محمد میرزاخانی، امیرحسین هاشمی و دکتر مرتضی حسن‌زاده که زحمت ویراستاری این اثر را برعهده گرفته‌اند و هم‌چنین زحمات بی‌دریغ دوست عزیزم جناب مهندس مجید اسمعیلی زارع که حروف‌نگاری، صفحه‌بندی و تنظیمات فنی این کتاب را عهده‌دار بوده‌اند، از صمیم قلب سپاس‌گزاری نمایم.

---

۱- البته با در نظر گرفتن این نکته که اغلب تست‌های آرایه‌های ادبی از بیت‌های خارج از متن کتاب درسی طرح می‌شود و طبیعتاً اولین شرط برای پاسخ‌گفتن به این تست‌ها، توانایی خواندن و معناکردن این گونه بیت‌هاست.

## سخن‌بانی با دانش‌آموزان عزیز

این کتاب از دو فصل تشکیل شده است: در فصل اول روش خواندن درست بیت‌ها و شعرها، آرام‌آرام آموزش داده شده است و از آن جا که مطمئناً یکی از مشکلات بزرگ شما در رویارویی با بیت‌های خارج از کتاب، دشواری خواندن آن بیت‌هاست، از شما می‌خواهم که فصل اول این کتاب را با دقت مطالعه کنید و مطمئن باشید که در پایان این فصل، اگر مشکلاتتان برطرف نشده باشد، دست‌کم خیلی کم‌رنگ‌تر خواهد بود.

فصل دوم، شیوه‌ی معناکردن بیت‌ها و پیدا کردن تناسب مفهومی (قرابت معنایی) را بین چند بیت، آموزش می‌دهد. کمی سخت است که روش کارمان را در این فصل برایتان توضیح دهم و بهتر است که قدری صبر کنید تا خودتان در فصل دوم با این روش آشنا شوید. (اما اگر خیلی عجله دارید می‌توانید به مقدمه‌ی فصل دوم مراجعه کنید.) این فصل از سه بخش تشکیل شده است که شما را با مفهوم‌های رایج در ادبیات عاشقانه، عارفانه و تعلیمی آشنا می‌کند. در پایان هر بخش، مجموعه‌ای از پرسش‌های چهارگزینه‌ای با پاسخ‌های تحلیلی و تفهیمی آمده است، تا هم مطالب آن بخش برایتان دوره شود هم با نکته‌های خاصی که اغلب در تست‌ها مطرح می‌شود، آشنا شوید.

در سراسر این کتاب سعی کرده‌ام که صمیمانه در کنار شما باشم و تنهایتان نگذارم؛ امیدوارم که شما هم، هنگام خواندن این کتاب با من همراهی کنید و پیشنهادها و انتقادهای خود را با من در میان بگذارید.

به امید پیروزی‌تان

هامون سبطی

توضیح: در متن این کتاب، پیش از هر بیت، یک دایره‌ی خالی آمده است. اگر شما در همان اولین برخورد با یک بیت، از عهده‌ی خواندن و معناکردن آن برآمدید، آن دایره را پر کنید و اگر نه این کار را به زمان دوره و مطالعه‌ی دوباره‌ی کتاب موکول کنید. (می‌توانید از چند رنگ متفاوت نیز استفاده کنید که هر رنگ برای شما معنای ویژه‌ای داشته باشد و ...)



## فصل اول: چگونه بیت‌ها را بخوانیم؟

### بخش اول: شناخت واژه‌ها

- ۲ ..... درست خواندن واژه‌ها
- ۱۴ ..... توجه به کاربردهای «ی»
- ۱۷ ..... درنگ یا کسره؟
- ۲۳ ..... سرهم خواندن

### بخش دوم: شناخت جمله‌ها

- ۳۰ ..... حذف اجزای جمله
- ۳۳ ..... جمله‌ی نامرتب
- ۳۶ ..... فاصله افتادن بین هم‌پایه‌ها
- ۳۸ ..... پیوستگی دو مصراع
- ۴۲ ..... پیوستگی بیت‌ها (بیت‌های موقوف‌المعانی)
- ۴۴ ..... حذف «اگر»
- ۴۵ ..... جمله‌ی پرسشی منفی (استفهام انکاری)
- ۴۶ ..... توجه به کاربردهای «نه»
- ۵۰ ..... تشخیص منادا
- ۵۲ ..... جابه‌جایی ضمیر پیوسته
- ۵۵ ..... ضمیر پیوسته در نقش مفعول
- ۵۶ ..... ضمیر پیوسته در نقش متمم
- ۵۸ ..... همراه‌شدن ضمیر «م» با فعل
- ۵۹ ..... «ی» استمرار
- ۶۰ ..... مصدر کوتاه (مرخّم)
- ۶۲ ..... «را»ی حرف اضافه
- ۶۵ ..... «را»ی جانشین کسره (فکّ اضافه)
- ۶۷ ..... دو حرف اضافه

### بخش سوم: واژه‌های کلیدی

- ۷۲ ..... اگر
- ۷۴ ..... مگر
- ۷۶ ..... چون
- ۷۹ ..... چه
- ۸۰ ..... که
- ۸۳ ..... و

- ۸۶ ..... به
- ۸۸ ..... از: به خاطر
- ۸۹ ..... به جای: در حق
- ۹۰ ..... بر = پیش = نزد = نزدیک: از نظر
- ۹۱ ..... از آن = بدان: به این دلیل، به خاطر این
- ۹۳ ..... شاید: شایسته است
- ۹۵ ..... شدن: رفتن
- ۹۵ ..... دانستن: توانستن
- ۹۶ ..... گرفتن: بازخواست کردن
- ۹۶ ..... گرفتن = درگرفتن: اثر کردن
- ۹۷ ..... نمودن: نشان دادن: به نظر رسیدن
- ۹۸ ..... سبک: تند و سریع
- ۹۹ ..... خوب: زیبا
- ۹۹ ..... مرغ: پرنده

## فصل دوم: چگونه بیت‌ها را معنا کنیم؟

- ۱۰۳ ..... مقدمه

### بخش اول: مفهوم‌های رایج در ادبیات غنایی عاشقانه

- ۱۰۶ ..... زندگی واقعی در عاشق بودن است.
- ۱۰۸ ..... تنها حقیقت جهان عشق است.
- ۱۰۸ ..... دلی که عاشق نباشد دل نیست.
- ۱۰۹ ..... مستی عشق
- ۱۱۰ ..... جاودانگی عشق
- ۱۱۱ ..... شوق و اشتیاق عاشق حتی با رسیدن به معشوق، کم نمی‌شود.
- ۱۱۲ ..... رهایی‌ناپذیری عشق
- ۱۱۳ ..... اسیر عشق در پی رهایی نیست.
- ۱۱۴ ..... حال عاشق را تنها عاشق می‌فهمد و بس.
- ۱۱۵ ..... عشق آموختنی نیست.
- ۱۱۶ ..... راه و رسم عاشقان با همگان تفاوت دارد.
- ۱۱۶ ..... عشق بیان‌کردنی نیست.
- ۱۱۸ ..... شرح غم عشق پایان ندارد.
- ۱۱۹ ..... عشق پنهان‌کردنی نیست.
- ۱۱۹ ..... عشق و رسوایی
- ۱۲۱ ..... نصیحت‌ناپذیری عاشق
- ۱۲۱ ..... جمع‌نشدن عشق و آسودگی
- ۱۲۲ ..... بی‌خوابی عاشق
- ۱۲۳ ..... جمع‌نشدن عشق و پرهیزگاری
- ۱۲۴ ..... جمع‌نشدن عشق و شکیبایی

- ۱۲۶ ..... لزوم تحمل سختی‌ها در راه عشق
- ۱۲۷ ..... عاشق شدن کار هرکسی نیست
- ۱۲۸ ..... شیرینی وصال، تلخی فراق را از میان می‌برد.
- ۱۲۸ ..... امیدواری عاشق
- ۱۲۹ ..... وفاداری عاشق و بی‌وفایی معشوق
- ۱۳۰ ..... عاشق در پی خواسته‌های خود نیست.
- ۱۳۱ ..... عاشق تسلیم معشوق است.
- ۱۳۱ ..... هرچه از دوست می‌رسد نیکوست.
- ۱۳۲ ..... دشنام‌دوستی
- ۱۳۲ ..... خوش‌داشتن بیداد یار
- ۱۳۴ ..... مقام رضا
- ۱۳۴ ..... غم‌پرستی
- ۱۳۶ ..... مهربانی‌های بی‌رحمانه
- ۱۳۷ ..... پاکبازی
- ۱۳۸ ..... جان‌فشانی
- ۱۴۰ ..... فروتنی عاشقانه
- ۱۴۰ ..... عیب‌پوشی عاشقانه
- ۱۴۱ ..... آن
- ۱۴۲ ..... روی زیبا نیازی به آرایش و زیور ندارد.
- ۱۴۲ ..... یگانگی معشوق
- ۱۴۳ ..... کسی از عشق یار در امان نیست.
- ۱۴۴ ..... بسیاری عاشقان یار
- ۱۴۴ ..... عشق دُورادور
- ۱۴۵ ..... دیدن روی زیبا عیب نیست.
- ۱۴۵ ..... زبان نگاه
- ۱۴۶ ..... محو یار شدن
- ۱۴۶ ..... رمیدن عاشق
- ۱۴۷ ..... تأثیر آه
- ۱۴۸ ..... رویدن گل از مزار عاشق
- ۱۴۸ ..... بنفشه‌ی غمگین
- ۱۴۹ ..... نرگس بیمار
- ۱۵۰ ..... اغراق در گریستن
- ۱۵۱ ..... غبار و توتیا
- ۱۵۱ ..... تشبیه گیسوی یار به زنجیر
- ۱۵۲ ..... تشبیه ابروی یار به محراب
- ۱۵۴ ..... چگونه به تست‌های تناسب مفهومی پاسخ دهیم؟
- ۱۵۵ ..... پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات عاشقانه)
- ۱۶۸ ..... پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات عاشقانه)

## بخش دوم: مفهومی‌های رایج در ادبیات غنایی عارفانه

- ۱۸۲ ..... • توجه به دل
- ۱۸۳ ..... • دل پاک
- ۱۸۴ ..... • خدا در کنار ماست.
- ۱۸۵ ..... • وجود خدا آشکار است.
- ۱۸۶ ..... • جلوه‌ی خدا در پدیده‌ها
- ۱۸۶ ..... • همه چیز را زیبا دیدن
- ۱۸۷ ..... • در هر ذره‌ای عظمتی نهفته است.
- ۱۸۸ ..... • وحدت وجود
- ۱۸۹ ..... • عامل همه‌ی کارهای ما خداست.
- ۱۹۰ ..... • اختیار عارف در دست خداست.
- ۱۹۱ ..... • از عشق زمینی به عشق آسمانی
- ۱۹۲ ..... • از زیبایی انسان به زیبایی خدا رسیدن
- ۱۹۳ ..... • عشق مایه‌ی کمال وجود انسان است.
- ۱۹۵ ..... • عشق در سرشت انسان است.
- ۱۹۵ ..... • عشق امانت الهی است.
- ۱۹۶ ..... • عشق مایه‌ی آفرینش انسان شد.
- ۱۹۷ ..... • زیبایی خدا مایه‌ی پیدایش عشق شد.
- ۱۹۷ ..... • ازلی بودن عشق
- ۱۹۸ ..... • رانده شدن انسان از نزد خدا و میل به بازگشت
- ۲۰۰ ..... • ابدی بودن عشق
- ۲۰۲ ..... • تقابل عشق و عقل
- ۲۰۵ ..... • تقابل تشریح و عرفان
- ۲۰۶ ..... • کعبه‌ی دل
- ۲۰۶ ..... • ارزش دل شکسته
- ۲۰۷ ..... • دوری از زهد ریایی
- ۲۰۹ ..... • وارستگی
- ۲۱۱ ..... • برای رسیدن به حقیقت باید از دنیا برید.
- ۲۱۱ ..... • در دل عارف فقط عشق خداست.
- ۲۱۲ ..... • خود را هیچ‌انگاشتن
- ۲۱۳ ..... • فناء فی الله
- ۲۱۴ ..... • تو خود حجاب خودی
- ۲۱۵ ..... • از خود بی‌خود شدن و رازداری عارفانه
- ۲۱۷ ..... • از خدا، خدا را خواستن
- ۲۱۷ ..... • بی‌توجهی به بهشت
- ۲۱۸ ..... • نه دنیا نه آخرت، فقط خدا
- ۲۱۹ ..... • والامقامی درویشان
- ۲۲۰ ..... • دولت فقر
- ۲۲۱ ..... • نیاز به راهنما
- ۲۲۲ ..... • کوشش بیهوده به از خفتگی

- خوش باشی ..... ۲۲۴
- دم‌غنیمت‌شماری ..... ۲۲۵
- توجه به بی‌اعتباری وجود انسان ..... ۲۲۶
- دل‌بستگی به زادگاه (ایران) ..... ۲۲۷
- گله از بخت بد ..... ۲۲۹
- ناسازگاری روزگار با اهل هنر و دانش ..... ۲۲۹
- چیرگی نابخردان ..... ۲۳۰
- مردم‌گریزی ..... ۲۳۱
- بسامان کردن اوضاع ..... ۲۳۲
- پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات عارفانه) ..... ۲۳۳
- پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات عارفانه) ..... ۲۴۶

### بخش سوم: مفهومی‌های رایج در ادبیات تعلیمی

- آشتی‌جویی و مدارا ..... ۲۵۹
- بدی را با خوبی پاسخ دادن ..... ۲۶۰
- لطف و خشم هر یک به جای خود ..... ۲۶۱
- با بدان، بد بودن ..... ۲۶۲
- در نکوهش ستمگری ..... ۲۶۳
- ستم‌ستیزی ..... ۲۶۴
- از خودگذشتگی و ایثار ..... ۲۶۵
- ترجیح دیگران بر خود ..... ۲۶۶
- درویش‌نوازی ..... ۲۶۷
- در نکوهش زراندوزی و خست ..... ۲۶۸
- کار را به کاردان سپردن ..... ۲۶۹
- دوراندیشی و آینده‌نگری ..... ۲۷۰
- راست‌گویی و دفاع از حقیقت ..... ۲۷۱
- قناعت و خرسندی ..... ۲۷۲
- پرهیز از فزون‌خواهی ..... ۲۷۳
- مناعت و بلندطبعی ..... ۲۷۴
- فروتنی ..... ۲۷۵
- انتقادپذیری ..... ۲۷۶
- پرهیز از ظاهرسازی ..... ۲۷۷
- اصل و نسب اهمیت ندارد ..... ۲۷۸
- اصالت ذات ..... ۲۷۹
- دوری از هم‌نشین بد ..... ۲۸۰
- ناپایداری دنیا ..... ۲۸۱
- از دست رفتن قدرت دنیایی ..... ۲۸۳
- توجه به گذر سریع عمر ..... ۲۸۵
- حسرت بر جوانی از دست‌رفته ..... ۲۸۵
- پشیمانی از تلف کردن عمر ..... ۲۸۶
- غنیمت شمردن دوران جوانی ..... ۲۸۷

- ۲۸۸ ..... برج‌گذاشتن نام نیک
- ۲۹۰ ..... اندیشیده سخن گفتن
- ۲۹۱ ..... کم‌گویی و گزیده‌گویی
- ۲۹۲ ..... سود و زیان زبان
- ۲۹۳ ..... سفارش به خاموشی
- ۲۹۴ ..... راز دل را بر زبان نیاوردن
- ۲۹۵ ..... غیبت نکردن
- ۲۹۶ ..... افشاگری زبان
- ۲۹۷ ..... از کوزه همان برون تراود که در اوست
- ۲۹۸ ..... توجه به نشانه‌های خدا در جهان آفرینش
- ۲۹۹ ..... ناگشودنی بودن راز هستی
- ۲۹۹ ..... توصیف‌ناپذیری خدا
- ۳۰۱ ..... روزی‌رسانی خدا
- ۳۰۲ ..... عیب‌پوشی خدا
- ۳۰۲ ..... همه‌ی کم و زیاد شدن‌ها به دست خداست
- ۳۰۳ ..... سررشته‌ی همه‌ی کارها به دست خداست
- ۳۰۴ ..... جبرگرایی
- ۳۰۵ ..... از مرگ گریزی نیست
- ۳۰۷ ..... از ماست که بر ماست
- ۳۰۸ ..... دوری از خواهش‌های نفسانی
- ۳۰۹ ..... همه‌ی موجودات خدا را می‌ستایند
- ۳۰۹ ..... بی‌نیازی خدا از عبادت ما
- ۳۱۰ ..... دوری از تعصب‌های بی‌جا
- ۳۱۱ ..... امید به بخشایش خدا
- ۳۱۳ ..... پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات تعلیمی)
- ۳۲۷ ..... پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات تعلیمی)
- ۳۴۰ ..... آزمون کلی
- ۳۴۶ ..... پاسخ تحلیلی آزمون کلی

## فصل اول

# چگونه بیت‌ها را بخوانیم؟

شاید این حکایت را شنیده باشید که از افسر شکست خورده‌ای پرسیدند: «چرا در جنگ شکست خوردید؟» گفت: «به هزار و یک علت.» گفتند: «و آن هزار و یک علت؟» جواب داد: «اول این که مهماتمان تمام شده بود...» گفتند: «کافی است. هزارتای دیگرش را نمی‌خواهد بگوییم!»

در این چند سال نیز بسیار برایم پیش آمده که دانش‌آموزانم به همین شیوه‌ی کاملاً قاطع و منطقی (!) مرا - یا در واقع، خود را - خلع سلاح می‌کنند؛ مثلاً وقتی از آن‌ها می‌پرسم: «چرا نتوانستید به این سؤال پاسخ دهید؟! مفهوم بیت اول که مشخص است، نظیر بیت دوم را هم که سر کلاس...»، حرفم را قطع می‌کنند و می‌گویند: «آقا ما اصلاً نتوانستیم این بیت‌ها را بخوانیم!»

خُب، این مشکل کوچکی نیست؛ درست خواندن شعر، کلی فوت‌وفن دارد؛ مهارت می‌خواهد و این مهارت به دست نمی‌آید مگر با آموزش و تمرین؛ آموزش و تمرینی که باید در طول سال‌های تحصیلی آرام‌آرام سر کلاس‌های ادبیات حاصل شود؛ یعنی شما باید خودتان بیت‌ها و شعرها را بخوانید و معلم کمکتان کند؛ شما باید ابتدا خودتان بیت‌ها را معنی کنید و آن‌گاه معلم تصحیح و تکمیل کند و... البته به دلایلی، متأسفانه این شیوه، شیوه‌ی رایج تدریس ادبیات در کلاس‌های درس ما نیست؛ بنابراین عجیب نیست که شما نیز مانند اغلب دانش‌آموزان من از این مهارت محروم مانده باشید؛ پس وقت را هدر ندهید و با حوصله و دقت، مطالب این فصل را مطالعه کنید. در این فصل نکته‌های مهمی را که برای خواندن درست بیت‌ها به کار می‌آید، با هم بررسی می‌کنیم. مطمئناً بدون دانستن این نکته‌ها، سعی برای خواندن، معنا کردن و مقایسه کردن مفهوم بیت‌های جدید و خارج از متن کتاب درسی، کاری ست دشوار و حدوداً بی‌ثمر؛ بدون مهمات که نمی‌توانید در جنگ پیروز شوید؛ پس کمر همّت ببندید و خودتان را به این دانسته‌ها مجهز کنید!



## بخش اول

# شناخت واژه‌ها

### ۱ - درست خواندن واژه‌ها

بسیاری واژه‌ها از نظر نوشتاری یکسان هستند اما تلفظ و معنای متفاوتی دارند؛ مثل «گل» و «گیل» یا «گند» و «گند». گاهی به گمان خودمان می‌توانیم یک بیت را بخوانیم، اما هرچه بیشتر می‌خوانیم، کم‌تر می‌فهمیم! در این موارد حتماً به این نکته توجه داشته‌باشیم که:

نکند یک واژه را باید به شیوه‌ی دیگری تلفظ کرد؟

برای مثال، این قسمت از شعر «باغ بی‌برگی» سروده‌ی «اخوان ثالث» را که به یاد دارید؟

○ «گو بروید یا نروید» هرچه در هر جا که خواهد یا نمی‌خواهد

باغبان و رهگذاری نیست

باغ نومیدان

چشم در راه بهاری نیست»

احتمالاً شما هم برای اولین بار، خوانده بودید: «گو بروید یا نروید ...» (شاید هنوز هم همین‌طور می‌خوانید!) اما با کمی دقت یا تذکر معلمان متوجه شدید که «بروید» در این جا فعلی است از مصدر «رویدن» («نه رفتن») و باید بخوانیم: گو بروید (رشد کند) یا نروید (رشد نکند) ...

توجه به نکته‌هایی مانند این، هنگام خواندن بیت‌ها و شعرها کار خیلی سختی نیست، اما خیلی مهم است.

\* خُب، حالا این بیت را بخوانید ببینیم:

○ در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است / تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رستم

حافظ

هرگز نند



احتمال دارد که آخرین واژه‌ی این بیت را، «رستم» خوانده باشید؛ اما با توجه به مضمون عاشقانه و عارفانه‌ی بیت، بعید است که سروکله‌ی «رستم دستان» در این بیت پیدا شود! پس «رستم» را به شکل دیگری بخوانید.

بله، «رستم»؛ حالا می‌شود بیت را معنا کرد: در راه عشق پس از مرگ نیز خطرهای بسیاری در کمین عاشق است؛ مبادا، هرگز به خود نگو که اگر عمرم به پایان برسد از سختی‌های عشق خواهم رهید؛ پس:

✍️ «رستم» را با «رستم» اشتباه نگیریم.

**تحریرین:** در بیت‌های زیر «رستم» منتظر شماس است تا پیدایش کنید؛ مراقب باشید که او را با «رستم» اشتباه نگیرد!

- C ۱- خود را ز بد و نیک جدا کردم و رفتم / رستم ز خودی<sup>۱</sup>، رخ به خدا کردم و رفتم  
 C ۲- من رستم کمان کشم اندر کمین شب / خوش باد خوابِ غفلتِ افراسیابشان  
 C ۳- از غم هستی چو رستم غمگسار آمد به دست / چون گسستم رشته‌ی اغیار، یار آمد به دست فیض کاشانی  
 C ۴- نامه در مرغ نامه‌بر<sup>۲</sup> بستم / کاو<sup>۳</sup> رساند به شاه من رستم  
 اوحدی مراغه‌ای  
 خاقانی شروانی  
 از غم هستی چو رستم غمگسار آمد به دست / چون گسستم رشته‌ی اغیار، یار آمد به دست فیض کاشانی  
 اوحدی مراغه‌ای

**پاسخ:** حتماً شما هم «رستم» را در بیت‌های دوم و چهارم شناختید!

✍️ «نیم» در شعر قدیم معمولاً «نی‌آم» است، یعنی «نیستم».

به این بیت زیبا نگاه کنید:

- C من آن نیم که به نیرنگ دل دهم به کسی / بالای چشم کبود تو آسمانی بود!  
 صائب تبریزی

۱- خودی: نفس، وجود مادی، خود را به حساب آوردن

۲- مرغ نامه‌بر: کیوتر نامه‌رسان

۳- کاو: که او



تجربین: در کدام بیت‌ها «نیم» باید «نیم» خوانده شود؟ ← مجاز سه نقره

- ۱- خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس / کز برای سیم<sup>۱</sup> بنمایم کسی را پای بوس فرخی بزدی
- ۲- نیم چون خاکیان آلوده‌ی گردِ کدورت‌ها / صفای چشمه‌ی مهتاب دارد، جانِ پاکِ من رهی معتری
- ۳- من آن نیم که یکسره، تدبیر مملکت / تسلیم هرزه‌گردِ قضا و قدر<sup>۲</sup> کنم میرزاده‌ی عشقی
- ۴- این نیم کاره ماند و دل من ز کار شد / کار آن کند که هست خداوندگارِ ما مولانا
- ۵- نیم سبکی<sup>۳</sup> و نیمی زرد / از گل و زعفران حکایت کرد مولانا

پاسخ: بیت‌های اول، دوم و سوم. در دو بیت دیگر «نیم» همان نیم خودمان است؛ یعنی نصف یا نصفه.

کله مهر و مهر را با هم اشتباه نگیریم. شاعران قدیم بسیار از این دو کلمه برای پدید آوردن جناس ناقص استفاده کرده‌اند.

- ای مهر تو در دل‌ها، وی<sup>۴</sup> مهر تو بر لب‌ها / وی شور تو در سرها وی سر تو در جان‌ها سعدی
- این سربه‌مهر نامه بدان مهربان رسان / کس را خبر مکن که کجا می‌فرستمت خاقانی

تجربین: مشخص کنید که در بیت‌های زیر «مهر» به کار رفته است یا «مهر». (دقت داشته باشید که «مهر» هم به معنای «محبت و عشق» است و هم به معنی «خورشید».)

- ۱- چرا مهر خموشی از لب گفتار بردارم / که روشن خانم، زین روزن مسدود می‌گردد صائب تبریزی
- ۲- همچو ذره در هوای مهر تو / نیست خسرو را دمی صبر و ثبات امیرخسرو دهلوی
- ۳- باده پیش آر که از عکس می و مهر رخت / در دلم گویی که صد خورشید تابان رفته است خواجه
- ۴- نهاد بر لب من لب، نماند جای سخن / که مهر کرد به انگشتی دهان مرا امیرخسرو دهلوی
- ۵- اگر از شکوه خاموشم نه خرسندی ست، می‌خواهم / که در دیوان محشر مهر از این طومار بردارم صائب تبریزی

پاسخ:

۱- «مهر از لب برداشتن» کنایه است از سخن گفتن.

۱- سیم: نقره، معمولاً مجاز از سکه‌ی نقره یا همان درهم است.

۲- هرزه‌گرد قضا و قدر: قضا و قدر به فردی بی‌هدف و هرزه‌گرد تشبیه شده است که نمی‌داند می‌خواهد به کجا برود. شاعر می‌گوید: من ایرانی، کسی نیستم که سرنوشت کشورم را به قضا و قدر هرزه‌گرد، بسپارم.

۳- سبکی: سبب کوچکی

۴- وی: در این جا، مخفف «وای» است.



۲- در هوای مهر تو: در آرزوی خورشید جمال تو یا در آرزوی عشق تو («مهر» ایهام دارد).  
 ۳- مهر رُخت: خورشیدِ چهره‌ات (البته می‌شود در این مورد، «مهر» را «عشق» هم معنی کرد؛ پس «مهر» ایهام دارد).

۴- معمولاً بر نگین انگشتر پادشاهان، نقش مُهر سلطنتی حک شده‌بود و آن‌ها با انگشتر خود نامه‌ها و فرمان‌ها را مهر می‌کردند. در این‌جا شاعر، دهان یار خود را از نظر کوچکی و ظرافت به نگین انگشتر مانند کرده‌است.

۵- «مهر از نامه برداشتن» یعنی نامه‌ی سربه‌مهر را باز کردن و خواندن. کَم مَانِدَه سَرَاب دَلِخْتَر  
 که به آن‌چه در ظرف شراب ته‌نشین می‌شود **دُرد** می‌گویند؛ آن را با «درد» اشتباه نگیریم.

دُرد از شراب کمی تلخ‌تر است و «دردی‌کش» کنایه از عاشقِ واقعی است که تلخی‌های عشق را به‌جان می‌خرد؛ نمونه:

پیر دُردی‌کش ما گرچه ندارد زر و زور / خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد  
 (معنای مصراع دوم: خدایی بسیار عطابخش و خطاپوش دارد).  
 دُرد می‌کش که تا دوا یابی / دُرد می‌نوش تا صفا یابی  
 شاه نعمت‌الله ولی

که «گُل» و «گِل» را که می‌توانید از هم تشخیص دهید؟

تهرین: در کدام بیت «گُل» می‌بینید و در کدام بیت «گِل»؟

امیر خسرو دهلوی

۱- تا گل از شرم رویت آب شود / یک زمان برفکن ز چهره نقاب

سعدی

۲- به سبزه کجا تازه گردد دلم / که سبزه بخواهد دمید از گلم

اقبال لاهوری

۳- ما همه با سوز دل صاحب دلیم / ورنه نقش باطل آب و گلیم

خواجوی کرمانی

۴- مهر رخسار تو در دل نتوان داشت نهان / که به گل چشمه‌ی خورشید نهان نتوان کرد

پاسخ:

- ۱- معنای بیت: نقاب از چهره برگیر تا گل از خجالت آب شود و دیگر ادعای زیبایی نکند!
- ۲- معنای بیت: با دیدن سبزه و چمن، دلم تازه و شاد نمی‌شود زیرا به زودی از گل وجود من سبزه خواهد رویید. (خواهم مرد و خاک خواهم شد).
- ۳- معنای بیت: سوز دل و درد عشق، انسان را صاحب شناخت و شعور می‌کند و گرنه انسان چیزی جز نقشی بر آب و گل نیست. (فقط جسم است و ارزشی ندارد).



۴- گِل؛ معنای مصراع دوم: نمی توان چشمه‌ی خورشید را گِل گرفت و پنهان کرد. (حقیقت پنهان نمی ماند.)

گله (جو) هم می تواند «جویبار» باشد، هم گونه‌ای از غلات (گندم و جو).

باید بدانید که «جو» در معنی نوعی غله، واحد وزن نیز بوده است؛ نمونه:

- چه خوش گفت آن تهی دست سلحشور / جوی زر بهتر از پنجاه من زور  
در این بیت، «جوی» یعنی «یک جو» و باید آن را «JOVI» خواند.

تعمیرین: در کدام یک از بیت‌های زیر «جوی» به معنای «جویبار» است؟

- ۱- کم‌آواز هرگز نبینی خجل / جوی مشک بهتر که یک توده گِل  
سعدی
- ۲- در جوی روان ما بی منت طوفانی / یک موج اگر خیزد آن موج ز جیحون به  
اقبال لاهوری
- ۳- به جای سرو بلند ایستاده بر لب جوی / چرا نظر نکنی یار سروبالا را  
سعدی
- ۴- صد گنج شایگان<sup>۱</sup> به بهای جوی هنر / منت بر آن که می دهد و حیف بر من است  
سعدی
- ۵- بکوش امروز تا گندم بیاشی / که فردا بر جوی قادر نباشی  
سعدی
- ۶- به گفتار داندگان راه جوی / به گیتی پیوی و به هر کس بگویی  
فردوسی

پاسخ: بیت‌های دوم و سوم. (در بیت ششم، «جوی» فعل امر است از مصدر جُستن.)

گله حرف اضافه‌ی «به» را با صفت برتر «به» اشتباه نگیریم.

- به که مشغول به این شغل نسازی خود را / این نه کاری ست مبادا که بیازی خود را  
وحشی بافقی
- «به» در آغاز بیت صفت برتر است و در ادامه حرف اضافه.
- یکی دوستی را که زمان‌ها ندیده بود، گفت: کجایی که مشتاق بوده‌ام؟ گفت: مشتاقی به که ملولی  
سعدی (مشتاق بودن بهتر است از خسته شدن.)<sup>۲</sup>

گله «سر» هم گاهی با «سیر» اشتباه می شود.

۱- شایگان: شاهانه

۲- منظور این است که مشتاق دیدارم باشی بهتر است تا این که از دیدنم خسته شوی (معادل ضرب‌المثل «دوری و دوستی» است.)



تهرین: در بیت‌های زیر «سَر» و «سیر» را پیدا کنید.

- ۱- ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها / وی شور تو در سرها وی سر تو در جان‌ها  
سمدی
- ۲- گر ز سر عشق او داری خیر / جان بده در عشق و در جانان نگر  
مولانا
- ۳- در این سرما، سر ما داری امروز / دل عیش و تماشا داری امروز  
سمدی
- ۴- چون سر کس نیست، فتنه مکن دل مبر / چون که بپردی دلی، پرده‌ی او را مدر  
سمدی
- ۵- افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع / شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت  
حافظ

پاسخ:

- ۱- سَر، سیر  
۲- سیر
- ۳- سَر (سَر کسی داشتن: قصد دیدار یا بودن با کسی را داشتن)
- ۴- سَر؛ معنای مصراع اول: وقتی خیال بودن با کسی را نداری، فتنه‌گری نکن و دل از او نبر.
- ۵- سیر

کلمه «بَد» مخفف فعل «بود» است؛ آن را با صفت «بَد» اشتباه نگیریم.

تهرین: در بیت‌های زیر «بَد» را از «بَد» جدا کنید.

- ۱- مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پابنده شدم  
مولانا
- ۲- آن جا روم آن جا روم، بالا بدم بالا روم / بازم رهان، بازم رهان، کاین جا به زنهار آمدم  
مولانا
- ۳- با من بدی امروز، ز اطوار تو پیداست / بدگو سخنی گفته، ز گفتار تو پیداست  
محتشم کاشانی
- ۴- کاشکی رحمی بدی آن فتنه‌گر عیار را / تا نکردی پیشه‌ی خود این همه آزار را  
اسیری لاهیجی
- ۵- بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد / بلکه آتش در همه آفاق زد  
مولانا
- ۶- بشنیده بدم که جان جانی / آنی و هزار همچنانی  
مولانا
- ۷- در من بدمی من زنده شوم / یک جان چه بود صد جان منی  
مولانا

پاسخ:

- ۱- بَدَم، بَدَم  
۲- بَدَم  
۳- بدی
- ۴- بَدی  
۵- بَد  
۶- بَدَم (شنیده‌بودم)
- ۷- این یکی دیگر «بَدَمی» است (فعل از مصدر «دمیدن») و آفرین بر شما اگر متوجه این نکته شدید!

۱- یکی از معنی‌های «زنهار» امان و پناه است ← به زنهار آمدن: پناه آوردن

۲- عیار: دزد و راهزن؛ در این جا، مقصود پار شاعر است که دل او را دزدیده است!



کج گاهی اوقات باید «رُفتن» را «رُفتن» (جاروب کردن) بخوانیم تا بیت معنا پیدا کند.

- حافظ به امید این که جایی قدمی نهاده باشی / همه خاک‌های شیراز به دیدگان برفتم
- حافظ تا ابد، بویِ محبت به مشامش نرسد / هر که خاکِ درِ میخانه به رخساره نرفت
- نظامی مگو چندین که مغزم را برفتی / کفایت کن تمام است آن چه گفתי
- در هر سه بیت بالا فعل مشخص شده از مصدر «رُفتن» است نه «رفتن».

کج فعل‌های ساخته‌شده از دو مصدر «بردن» و «بریدن» گاهی با هم اشتباه می‌شوند؛ هم‌چنین دو فعل «نبرد» و «نبرد» و واژه‌ی «نبرد» (جنگ) را باید از هم تشخیص داد.

تهرین: در بیت‌های زیر، واژه‌های مشخص شده را درست تلفظ کنید:

- جامی ۱- «جامی» نبرد سجده دگر جانب محراب / زین‌سان که دلش مایل ابروی تو یابم<sup>۱</sup>
- سعدی ۲- نبرد پیش مصاف‌آزموده معلوم است / چنان‌که مسئله‌ی شرع، پیش دانشمند<sup>۲</sup>
- همام تبریزی ۳- تا فراق تو به غارت نبرد جان «همام» / به شفاعت ز درِ وصل تو باز آمده‌ام
- فردوسی ۴- به گردن‌کشان گفت شاه جهان / که با او که جوید نبرد از مهان<sup>۳</sup>
- فردوسی ۵- نبرد سر تاجداران کسی / که با تاج بر تخت ماند بسی<sup>۴</sup>
- حافظ ۶- جمشید جز حکایت جم از جهان نبرد / زنهار دل میند بر اسباب دنیوی

پاسخ:

- ۱- نَبَرْد      ۲- نَبَرْد      ۳- نَبَرْد      ۴- نَبَرْد
- ۵- نَبَرْد (نمی‌نُبرد)      ۶- نَبَرْد

۱- معنای بیت: آن‌چنان دلِ جامی هواخواه ابروی محرابی و قوس‌دار تو شده‌است که دیگر در محراب ابروی تو نماز می‌گزارد نه در محراب مسجد.

۲- معنای بیت: فرد مصاف‌آزموده و با تجربه در جنگ، راه جنگیدن را می‌داند همچنان که امور شرعی را عالمان دین می‌دانند؛ درواقع شاعر می‌خواهد بگوید که «باید کار را به کاردان سپرد».

۳- از مهان: از میان بزرگان

۴- معنای بیت: سلطنت کسی که با کشتن پادشاهان دیگر به قدرت برسد، چندان پایدار نخواهد ماند.



فعل‌های ساخته‌شده از سه مصدر «کُشتن»، «کاشتن = کِشتن» و «کشیدن» گاهی با هم اشتباه می‌شوند.

- تمرین: در بیت‌های زیر، مصدر فعل‌های مشخص‌شده را پیدا کنید.
- ۱- به کدام مذهب است این، به کدام ملت است این / که کشند عاشقی را (که) تو عاشقم چرای؟ عراقی
- ۲- گرچه می‌گفت که زارت بکشیم، می‌دیدم / که نهانش نظری با من دل سوخته بود حافظ
- ۳- برفتند و هر کس درو آن چه کشت / نماند به‌جز نام نیکو و زشت سعدی
- ۴- کشید رخت، سبزه به هامون و دشت / زند بارگه گل به گلزارها علامه طباطبایی
- ۵- گر می‌کشندم و ر <sup>۳</sup> می‌کشندم / گردن نهادم چون پایبندم ← بِاِختِیاری خواجهی کرمانی

پاسخ:

- ۱- کُشتن  
۲- کُشتن  
۳- کِشتن = کاشتن  
۴- کشیدن  
۵- کُشتن، کشیدن

مصدر «هشتن = هلیدن» به معنای «گذاشتن و رهاکردن» است پس گاهی «بهشت» یعنی «گذاشت یا رها کرد»؛ هم‌چنین گاهی «هشت» عدد «هشت» نیست بلکه فعل ماضی ساده از مصدر «هشتن» است.

- همی‌کشت و همی‌گفت ای دریغا / باید کشت و هشت و رفت از این دشت بِاِختِیاری باطاهر
- معنای بیت: می‌کاشت و می‌گفت: افسوس که در این دنیا باید کاشت و گذاشت و رفت (دنیا برای کسی پایدار نمی‌ماند).
- نه من از پرده‌ی تقوا به‌در افتادم و بس / پدرم نیز بهشتِ ابد از دست بهشت حافظ
- معنای بیت: فقط من از مسیر زهد و تقوا خارج نشدم، پدرم نیز (منظورش حضرت آدم است) برخلاف دستور خدا عمل کرد و به همین دلیل، بهشت را که قرار بود خانه‌ی جاوید او باشد، از دست گذاشت (رها کرد). درواقع حافظ می‌خواهد بگوید که عصیان و نافرمانی، در ذات انسان نهفته است و

۱- که: به این خاطر که

۲- دُرودن: دروکردن محصول

۳- وَر: مخفف «و اگر»: معنای بیت پنجم: اگر مرا می‌کشند یا به سوی خود می‌کشند، به خواست و اراده‌ی بار گردن نهاده‌ام زیرا پایبند و اسیر هستم و از خود اختیاری ندارم.



گویی ما از حضرت آدم آن را به ارث برده‌ایم! حتماً توجه دارید که «بهشت» در مصراع دوم جناس تام زیبایی نیز به وجود آورده است زیرا ابتدا به معنای «فردوس» است و در پایان بیت به معنی «گذاشت».

تمرین: در کدام یک از بیت‌های زیر، فعلی از مصدر «هشتن» دیده می‌شود؟

- ۱- چون فتنه شدم بر رخت ای حور بهشتی / رفتی و مرا در غم خود، زار بهشتی  
اوحدی مراغه‌ای
- ۲- اگر تو روی نخواهی نمود روز قیامت<sup>۱</sup> / به دوزخم بر از این ره، که من نه مرد بهشتیم  
اوحدی مراغه‌ای
- ۳- زین بیش مده وعده به فردای بهشت<sup>۲</sup> / کامروز، به نقد<sup>۳</sup> از رخ او خانه بهشت است  
اوحدی مراغه‌ای
- ۴- جهان و هر چه در او هست با نعیم<sup>۴</sup> بهشت / نه نعمتی است که باز آورد فقیر از دوست<sup>۵</sup>  
سعدی
- ۵- جز یاد تو بر خاطر من نگذرد ای جان / با آن که به یکبارهام از یاد، بهشتی  
سعدی

منع ترمیم به حسن شدن

پاسخ: در مصراع دوم بیت اول و در بیت پنجم.

«گرد» و «گرد» را با هم اشتباه نگیرد.

«گرد» در گذشته بیش‌تر به معنای «دور و بر» به کار می‌رفته است؛ مثال: «گرد این کار نگردد.»  
«گرد کردن» نیز به معنای «جمع کردن» بوده است و «گرد آوردن» امروزه نیز در همین معنا به کار می‌رود.  
اما «گرد» از قدیم تا حالا همین «گرد و غبار» خودمان بوده و هست.

۱- معنای مصراع اول: اگر قرار نیست که در روز قیامت تو چهره‌ات را به من نشان دهی.

۲- ضمیر «م» در پایان «بهشت» متمم است به معنای «به من».

۳- به نقد: نقداً، همین حالا

۴- نعیم: نعمت

۵- معنای مصراع دوم: آن‌چنان نعمتی نیست که درویش را از توجه به دوست (خدا) باز آورد و او را به سوی خود جلب کند.



تمرین: در بیت‌های زیر «گرد» را از «گرد» تفکیک کنید.

- ۱- به جای سرمه‌ام از خاک کوی او گردی / برای روشنی چشم اشک‌بار بیار  
خواجهی کرمانی
- ۲- زلف گرد آور که بازم دل<sup>۱</sup> پریشان می‌شود / روی پنهان کن که بازم دیده حیران می‌شود  
امیرخسرو
- ۳- گرد مغان<sup>۲</sup> گرد و باده‌های مغانه / تا به کجا می‌رسد حدیث زمانه  
اوحدی مراغه‌ای
- ۴- چرخ گرد از هستی من گر برآرد گو برآر / دور بادا دور از دامان نامم گرد ننگ  
هانف اصفهانی
- ۵- یار گرد وفا نمی‌گردد / حاجتی زو<sup>۳</sup> روا نمی‌گردد  
انوری
- ۶- سرم فدات، چو تیغ تو گرد سر گردد<sup>۴</sup> / دلّم نماند که تیر تو را سپر گردد<sup>۵</sup>  
امیرخسرو دهلوی
- ۷- قاصدک، هان چه خبر آوردی / از کجا، وز که خبر آوردی / خوش‌خبر باشی، اما، اما / گرد بام و در  
من / بی‌ثمر می‌گردی / انتظار خبری نیست مرا  
اخوان ثالث

## پاسخ:

- ۱- معنای بیت: گرد و غبار کوی او را به‌جای سرمه برای من بیاور تا چشم خونبارم روشن شود. شبیه به این مضمون را در کتاب درسی نیز داشتیم:
- به دو چشم خون‌فشانم، هله ای نسیم رحمت / که ز کوی او غباری به من آر توتیا را  
شهریار
- ۲- گرد آور: جمع کن؛ شاعر به یار خود می‌گوید، زلف پریشانت را جمع کن و گرنه دوباره دلّم پریشان می‌شود و ...
- ۳- گرد مغان گرد (بچرخ) و باده‌های مغانه: توجهات به باده‌فروشان و باده‌ی اصیل ایشان باشد. دنیا را به مستی بگذران
- ۴- در هر دو مورد باید «گرد» خوانده شود. معنای بیت: اگر روزگار غبار از خاک بدنم برآرد و هستی مرا به باد دهد هم بگو بده، ملالی نیست اما مبادا که غبار ننگ و رسوایی بر دامان وجودم بنشیند.
- ۵- یار، گرد وفا نمی‌گردد (گرد کاری گشتن: به کاری توجه داشتن، قصد انجام کاری داشتن)
- ۶- چو تیغ تو گرد سر گردد: اگر شمشیر تو دور سر من بچرخد (اگر قصد داری مرا بکشی).
- ۷- گرد بام و در من (دور خانه‌ی من)

۱- بازم دل = باز دلم

۲- مغان: پیشوایان زرتشتی که پس از اسلام نیز اجازه‌ی درست کردن شراب داشتند و معمولاً بهترین شراب‌ها در بساط آن‌ها یافت می‌شد. در ادبیات ما معمولاً هم‌ردیف ساقیان و باده‌فروشان هستند و محبوب شاعران.

۳- زو: مخفف «از او» است.

۴- گردد: بچرخد

۵- گردد: بشود



کلمه «مِن بعد» یعنی «بعد از این» اما گاهی از دو واژه‌ی «مِن» و «بعد» تشکیل شده‌است.

تمرین: در بیت‌های زیر «مِن بعد» را از «مِن، بعد» تفکیک کنید.

- ۱- من بعد حکایت نکنم تلخی هجران / کان میوه که از صبر برآمد شگری بود سعدی
- ۲- من بعد از این نه زهد فروشم نه معرفت / کان در ضمیر نیست که اظهار می‌کنم سعدی
- ۳- بس توبه و پرهیزم کز عشق تو باطل شد / من بعد بدان شرطم کز توبه پرهیزم سعدی
- ۴- ور نبودت ننگ و عار از کشتن من بعد قتل / آن تأسف خوردن و انگشت خاییدن<sup>۱</sup> چه بود محتشم کاشانی
- ۵- من بعد بر آنیم که گرد در خمّار<sup>۲</sup> / گردیم و، نگردیم از این مذهب و عادت سلمان ساوجی

→ روی برنگردانیم

پاسخ:

۱- مِین بعد

۲- مَن، بعد از این ...

۳- مِین بعد

۴- ور نبودت ننگ و عار (اگر ننگ نداشتی) از کشتنِ مَن، بعدِ قتل آن تأسف خوردن و انگشت خاییدن چه بود؟

۵- مِین بعد بر آنیم (قصد داریم) که گردِ درِ خمّار گردیم (بچرخیم) و از این مذهب و عادت نگردیم (روی برنگردانیم). (آخرین بر شما اگر به یک مورد از دو مورد آفر هم فودتان رسیده باشید)

راستی اگر تا این‌جا مفهوم برخی از بیت‌ها را خوب نفهمیدید یا در فواید آن‌ها مشکل داشتید، هیچ نگران نباشید؛ ما در آغاز راه هستیم؛ فعلاً در هر بیت روی همان نکته‌ای که مورد نظر است، تمرکز کنید. حالا بیاورید از نکته‌هایی که تا این‌جا گفته شد، یک تمرین کلی حل کنید؛ البته در این تمرین به چند نکته‌ی جدید هم برواھیدفورد. اگر لازم می‌دانید قبل از حل تمرین به مطالب گفته شده نگاه دوباره‌ای بیندازید.

۱- خاییدن: جویدن؛ «انگشت خاییدن» در این‌جا کنایه از تأسف خوردن است اما معمولاً کنایه از شگفتی و تعجب است.

۲- خمّار: خمر فروش، باده‌فروش، ساقی



تهرین: تلفظ و معنای واژه‌هایی را که زیر آن‌ها خط کشیده شده است، مشخص کنید.

- ۱- شراب تلخ صوفی‌سوز بنیادم بخواهد برد / لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم  
حافظ
- ۲- به درد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش / که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است  
حافظ
- ۳- من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی / در خزانه به مهر تو و نشانه‌ی توست  
حافظ
- ۴- مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو  
حافظ
- ۵- شکوه سلطنت حسن، کی ثباتی داد / ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی  
حافظ
- ۶- ای لب لعلت ز آب زندگانی برده آب / ما ز چشم می‌پرستت مست و چشمت مست خواب  
خواجو
- ۷- برند از برای دلی بارها / کشند از برای گلی خارها  
بوستان
- ۸- تو خود را از آن در چه انداختی / که چه را ز ره باز نشناختی  
بوستان
- ۹- مردم بر آستان و نرفتم درون، کنون / خاکم نگر که باد برد ز آستان درون  
امیرخسرو دهلوی
- ۱۰- سپردم تو را جای و رفتم به خاک / سپردم روان را به یزدان پاک  
فردوسی
- ۱۱- آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق / خرمن مه به جوی خوشه‌ی پروین به دو جو  
حافظ
- ۱۲- نیم چون خاکیان آلوده‌ی گرد کدورت‌ها / صفای چشمه‌ی مهتاب دارد جان پاک من  
رهمی معیری
- ۱۳- گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر / آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟  
نصرت‌الله منشی
- ۱۴- خداوند هرچ از جمالش بکاست / به بالای فضل و کمالش بهشت  
ادیب الممالک فراهانی
- ۱۵- حکم والای تو بر هر چه کند امر، مطاع / رای زیبایی تو بر هر چه دهد حکم، مجاز  
ادیب الممالک فراهانی
- ۱۶- به خدایی که هست محرم راز / ز آن چه گفتم یکی نبود مجاز  
ملک الشعرای بهار

پاسخ:

- ۱- نه (= بینه: بگذار)، بستان (بگیر)
- ۲- درد: متضاد صاف یا همان شراب زلال
- ۳- نیم (نیستم)، مهر
- ۴- کشته (کاشته، محصول)
- ۵- شکوه (با شکوه و شکایت اشتباه نشود)، کی: پادشاهان کیانی مانند کی کاووس، کی قباد و ...
- ۶- چشم می‌پرستت: چشم تو که مانند می‌پرستان و می‌گساران مست و خمار است!
- ۷- برند (از برای خوشحالی دلی، بارها می‌برند و سختی‌ها می‌کشند)، کشند (تحمل می‌کنند)، گلی

۱- معنای مصراع اول: لب سرخ‌رنگ تو آن چنان روح‌افزا است که آبروی آب حیات را- که مایه‌ی زندگی جاودانه است- برده‌است.

۲- هرچ = هرچه



۸- چَه (مخفف چاه)

۹- مُردَم

۱۰- رَفتم

۱۱- به جوی (به یک جو؛ یعنی در عالم عشق و عرفان ماه و پروین یکی دو جو بیش تر نمی‌ارزد!)

۱۲- نِیم (نیستم)، گرد (غبار)

۱۳- برکَم (بکنم)، مِهر (محبت)

۱۴- بهشت (گذاشت)؛ معنای بیت: همان قدر که زشت است، فاضل و با کمالات است!

۱۵- مُجاز (روا، دارای اجازه)

۱۶- مَجاز (غیرواقعی)

اگر به ده مورد از این شانزده مورد درست پاسخ داده باشید، تا این‌جا وضعیتان قُوب است؛ قُوب، آرامه می‌دهید یا فُسته شده‌اید؟ به هر حال من یک سطر پایین‌تر (۱) منتظران هستم؛ فُسته نباشید!

## ۲- توجّه به کاربردهای «ی»

گاهی «ی» نشانه‌ی نکره است. معمولاً می‌توان «ی» نکره را با «یک»، «آن»، «هر» یا «هیچ» جایگزین کرد.

- سحری خداوندگارش فرمود که: تاس‌ها برگیر که به حمام رویم.  
(سحری: یک سحر، یک روز صبح)  
مولوی
- زبان‌آوری کاندر این امن و داد / سپاست نگوید، زبانش مباد  
(زبان‌آوری: آن زبان‌آور، آن سخنور)  
بوستان
- دیوانه‌ی عشقت را جایی نظر افتاده است / کان جا نتواند رفت اندیشه‌ی دانایی  
(دانایی: یک دانا، هر دانا، هیچ فرد دانا)  
امیرخسرو دهلوی
- یک دم از خاطر فراموشم نشد / آن که یاد من به ماهی می‌کند<sup>۱</sup>  
(ماهی: یک ماه)  
امیرخسرو دهلوی

<sup>۱</sup> - معنای بیت: یک لحظه از یاد او غافل نیستم اما او ماهی یک بار از من یاد می‌کند!

سعدی

چون اویی خردمند فرخ‌نژاد / ندارد جهان تا جهان است یاد<sup>۱</sup>  
 (چون اویی = یکی چون او) ← از بسته‌ای تاریخ -

قاپوس‌نامه

اگر آن کودک بدان نان تهی قناعت کردی، وی را سگ هم‌چون خویشتی نبایستی بود.  
 (هم‌چون خویشتی: یکی هم‌چون خویشتن، یکی مثل خودش)

گاهی «ی» جزئی از واژه است نه «ی» نکره.

حافظ

هنگام تنگ‌دستی در عیش کوش و مستی / کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را  
 سفرت به خیر اما، تو و دوستی خدا را / چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی / به شکوفه‌ها به  
 باران / برسان سلام ما را  
 شمیمی کدکنی

سعدی

کز این پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور  
 (کنجی: یک کنج ← «ی» نکره است؛ اما «ی» در «روزی» جزئی از خود کلمه است. روزی: رزق)

سعدی

مرا آن ماهی روزی نبود و ماهی را همچنان روزی مانده بود.<sup>۲</sup> X

گاهی «ی»، مخفف فعل «هستی» است.

شهریار

چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان / که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را  
 (تویی = تو هستی)

رهی میری

آتشی، بویی ز دلجویی نمی‌آید ز تو / چشمه‌ام، کاری به جز زاری نمی‌آید ز من  
 (آتشی: آتش هستی)

حزین لاهیجی

مهری به لب خود زن اگر مرد رهی / گر نیکی اگر بدی، که خاموش بهی  
 (مُهری: یک مهر؛ اگر مرد رهی: اگر مرد راه هستی؛ گر نیکی: اگر نیک هستی؛ اگر بدی: اگر بد هستی؛  
 خاموش بهی: خاموش (ساکت) بهتر هستی)

۱- تا جهان است یاد: تا جهان را به یاد داریم، از ابتدای تاریخ

۲- این گفته‌ی صیادی‌ست که ماهی بزرگی از تور او رهیده‌بود.



تهرین: در موارد زیر، نوع و کاربرد «ی» را مشخص کنید.

- ۱- ای صاحب کرامت شکرانه‌ی سلامت / روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را حافظ
- ۲- خدا یا در آفاق نامی کُنش / به توفیق طاعت گرامی کنش سعدی
- ۳- خیرت هست که خلقی ز غمت بی‌خبرند / حال افتاده ندانند که نیفتد باری سعدی
- ۴- به دوستی، که گر زهر باشد از دست / چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را سعدی
- ۵- شهر خالی‌ست ز عشاق، بُود کز طرفی / مردی از خویش برون آید و کاری بکند حافظ
- ۶- مردی به مردی دشنه بر بیداد بسته / در خامشی‌ها قامت فریاد بسته علی معلم
- ۷- نهد دل به هیچ دلخواهی / بُرد با کسی به سر، ماهی نظامی
- ۸- بد من گفت بدی لیک نمی‌رنجم از او / حمدلله که مرا خلق نکو می‌دانند محمد فضولی
- ۹- عیبت نتوان کرد که هستی ز وفا دور / خوبی که نباشد ز وفا دور، نباشد عمادالدین نسیمی
- ۱۰- سبلی که تو آوردی در شهر نمی‌گنجد / این خانه براندازی در خلوت هامون<sup>۲</sup> به اقبال لاهوری
- ۱۱- دهر،<sup>۳</sup> سبلی بر بناگوشش کشید / زندگی، خون گشت و از چشمش چکید اقبال لاهوری
- ۱۲- خاک توایم و چشم تو بر ما نمی‌فتد (نمی‌افتد) / ماهی و پرتوی به زمینت نمی‌رسد امیرخسرو دهلوی

### پاسخ:

- ۱- روزی: یک روز (نکره)
- ۲- نامی: مشهور («ی» جزئی از واژه است).
- ۳- خلقی: یک خلق؛ باری: یک بار (نکره)
- ۴- به دوستی: قسم به دوستی و رفاقت («ی» جزئی از واژه است).
- ۵- مردی: یک مرد (نکره)
- ۶- مردی به مردی: یک مرد که با مردانگی («ی» ابتدا نشانه‌ی نکره و سپس جزئی از واژه است).
- ۷- ماهی: یک ماه (یک ماه هم با کسی به سر نمی‌برد و به او وفا نمی‌کند).
- ۸- بدی: یک انسان بد (نکره)
- ۹- «ی» در «هستی» شناسه‌ی فعل است. خوبی<sup>۴</sup>: یک خوب، یک زیبارو (نکره)

۱- که: در این جا یعنی «کسی که».

۲- هامون: دشت

۳- دهر: روزگار

۴- «خوب» در ادبیات گذشته‌ی ما اغلب به معنای «زیبا» به کار می‌رفته است.

معنای مصراع دوم: زیبارویی وجود ندارد که از وفاداری دور نباشد = همه‌ی زیبارویان بی‌وفا هستند!

۱۰- سیلی: آن سیل (نکره)

۱۱- سیلی: ضربه به سر و صورت، کشیده (پس در این جا، «ی» جزء واژه است.)

۱۲- ماهی: ماه هستی (فعل مخفف)

### ۳- درنگ یا کسره؟

هنگام خواندن بیت‌ها و شعرها باید این سؤال پیش‌تر از همه‌ی سؤال‌ها در ذهن ما مطرح شود: «این کلمه را به همراه کلمه‌ی بعدی بخوانیم یا این که بعد از آن مکث کنیم؟» به عبارت دیگر «باید بین این دو کلمه کسره بیاید یا درنگ؟»

دقت کنید! به این سؤال نمی‌شود درجا و یک‌باره جواب داد، باید بدون اضطراب و عجله بیت را یک‌بار یا گاهی چند بار تا انتها بخوانیم و هر دو حالت «درنگ یا کسره» را در بیت آزمایش کنیم و آن‌گاه تصمیم بگیریم که کدام حالت ما را بهتر به معنا می‌رساند و جمله‌ی درست‌تری به دست می‌دهد؛ خُب، بیایید چند مثال را با هم بررسی کنیم؛ این رباعی را بخوانید:

گویند که دوزخی<sup>۱</sup> بُود عاشق و مست / قولی‌ست خلاف دل در آن نتوان بست  
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود / فردا بینی بهشت، همچون کف دست

سؤال مهم برای درست خواندن بیت اول این است که بین «خلاف» و «دل» باید کسره بیاید یا درنگ. خُب هر دو حالت را امتحان می‌کنیم:

۱- قولی‌ست خلاف دل در آن نتوان بست

۲- قولی‌ست خلاف، دل در آن نتوان بست

با توجه به بیت بعدی، شکی نیست که باید حالت دوم را انتخاب کنیم تا بیت هم از نظر دستوری درست از کار دربیاید هم با بیت بعدی ارتباط منطقی داشته‌باشد:

گویند که دوزخی بُود عاشق و مست / قولی‌ست خلاف، دل در آن نتوان بست

گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود / فردا بینی بهشت، همچون کف دست!

مفهوم رباعی: درواقع خیام می‌گوید کم‌تر کسی است در این دنیا که مست یا عاشق نشده باشد؛ پس اگر بخواهند آدمیان را به‌خاطر مستی یا عاشق‌شدن به بهشت راه ندهند، فردای قیامت، بهشت خدا

۱- دوزخی: شایسته‌ی دوزخ



بسیار خالی و خلوت خواهد ماند!

حالا این بیت را بخوانید:

اسیر عشق

- سعدی
- در قفس طلبد هر کجا گرفتاری ست / من از کمند<sup>۱</sup> تو تا زنده‌ام نخواهم رست  
احتمالاً با این که مصراع اول را به راحتی خوانده‌اید، اما معنای درستی از آن برداشت نکرده‌اید؛ واژه‌ای هم در میان واژه‌های مصراع اول وجود ندارد که بتوانید آن را طور دیگری بخوانید؛ خُب پس حالا به فکر درنگ یا کسره باشید؛ شاید لازم است که بین دو کلمه در مصراع اول کسره بیاید.
- بله، درست است: در قفس طلبد هر کجا گرفتاری ست / من از کمند تو تا زنده‌ام نخواهم رست
- معنای بیت:** هر که در هر جا زندانی و اسیر قفس باشد به دنبال پیدا کردن در قفس و راه گریز است به جز من عاشق که نمی‌خواهم از کمند عشق تو آزاد شوم.

بیایید این بیت را بخوانیم:

- نصرت رحمانی
- خورشید بند روز ز پا باز کرده بود / خود را به سرزمین شب تار می‌کشید  
بین «خورشید»، «بند» و «روز» باید کسره بیاید یا درنگ؟ عجله نکنید؛ دو سه حالت که بیش‌تر ندارد، همه را امتحان کنید و ببینید کدام بهتر معنی می‌دهد.
- شاعر در این جا روز را مانند بندی می‌داند که خورشید را پابند خود کرده است! اما هنگام غروب، خورشید این بند را از پا باز می‌کند و به سوی سرزمین‌های تاریک - یعنی آن‌جاهایی که هنوز شب است و در انتظار صبح - روانه می‌شود:

خورشید، بند روز ز پا باز کرده بود / خود را به سرزمین شب تار می‌کشید

حالا در هر کدام از بیت‌های زیر، بگویید که به جای علامت سؤال، باید کسره بیاید یا درنگ.

- فردوسی
- همان به کز این زشت‌کردار؟ دل / بشویم، کنم چاره‌ی دل‌گسل  
مطمئناً اگر در این جا میان «زشت‌کردار» و «دل» کسره بیاید، به هیچ شکلی نمی‌شود بیت را معنا کرد، اما با آمدن درنگ، بیت معنادار می‌شود؛ به شرطی که متوجه شویم واژه‌ی «دل» متعلق به فعل «بشویم» است: همان به کز این زشت‌کردار، دل بشویم [و] کنم چاره‌ی دل‌گسل. (این ماجرای دل‌گسل را چاره‌کنم.)

۱- کمند: ریشمانی است که از آن برای شکار استفاده می‌کردند و آن را به گردن حیوان می‌انداختند و او را به بند می‌کشیدند.





سعدی

که ای مدعی؟ عشق کار تو نیست / که نه صبر داری نه **یارای ایست**<sup>۱</sup> مطمئناً درنگ بهتر است تا کسره، چون اگر بخواهیم بین «مدعی» و «عشق» کسره بیاوریم، دیگر معلوم نمی‌شود که «چه چیزی کار تو نیست» یعنی جمله‌ی ما بدون نهاد خواهد ماند:

که ای مدعی عشق، کار تو نیست (چه چیزی؟) ← معنای جمله مبهم است.<sup>۲</sup>

که ای مدعی، عشق کار تو نیست ← حالا معنادار شد.

دوش<sup>۳</sup> دور از رویت ای جان؟ جانم از غم تاب داشت / ابر؟ چشمم بر رخ از **سودای**<sup>۴</sup> تو سیلاب داشت

سعدی

اگر بخواهیم بین «جان» و «جانم» کسره بیاوریم، جمله‌ی «از غم تاب داشت» بدون نهاد می‌ماند و اگر بین «ابر» و «چشمم» درنگ کنیم، معلوم نیست «ابر» در این جمله چه نقشی را به‌عهده گرفته است؛ پس برای این‌که جمله‌های سالم و قابل قبولی داشته باشیم، باید بیت را این‌طور بخوانیم:

دوش، دور از رویت ای جان، جانم از غم تاب داشت / ابر چشمم بر رخ از سودای تو سیلاب داشت  
**معنای بیت:** ای یار عزیز دیشب در فراق تو وجودم در تب و تاب بود و در غم عشق تو چشمانم چون ابر می‌باریدند و سیلابی از اشک بر چهره‌ام روان می‌کردند.

سعدی

نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول / معاشران<sup>۵</sup> ز می و عارفان ز ساقی؟ مست

اگر تصمیم‌گیری سخت است، کمی کمکتان می‌کنم:

👉 به واژه‌های حذف‌شده در این بیت توجه کنید و آن‌ها را در بیت جای‌گذاری کنید.

باز هم کمک می‌خواهید؟ باشد:

👉 نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول [هستند] / معاشران ز می [مست هستند] و عارفان ز

ساقی مست [هستند].

خُب، دیگر بدون شک به پاسخ رسیدید؛ بلکه در این‌جا درنگ لازم است.

بوستان

تحمل‌کنان<sup>۶</sup> را نخوانند مرد / که بیچاره از بیم؟ سر بر نکرد

اگر بخوانیم «از بیم سر بر نکرد» معلوم نمی‌شود که چه چیزی را بر نکرد؛ بنابراین باید بخوانیم:

۱- یارای ایست: توانایی ایستادن و مقاومت کردن

۲- البته در این حالت وزن شعر نیز دچار اشکال می‌شود.

۳- دوش: دیشب

۴- سودا: عشق

۵- معاشران: دوستان، در این‌جا منظور «دیگران» است.

۶- تحمل‌کنان: در این‌جا یعنی کسانی که بر ظلم و بی‌حرمتی صبر می‌کنند و اعتراض نمی‌نمایند.



تحمل‌کنان را نخوانند مرد / که بیچاره از بیم، سر بر نکرد

**معنای بیت:** کسی که بر ظلم و بی‌حرمتی صبر کند و واکنشی از خود نشان ندهد از دید مردم مردانگی ندارد [و مردم خواهند گفت که] آن بیچاره‌ی زبون، از ترس حتی سرش را هم بلند نکرد (هیچ اعتراضی نشان نداد).

- ز رَهَم میفکن<sup>۱</sup> ای شیخ به دانه‌های تسبیح / که چو مرغ؟ زیرک افتد، نفتند<sup>۲</sup> به هیچ دامی حافظ  
اگر کمک می‌خواهید سطر پایین را بخوانید؛ اما اگر بدون کمک به نتیجه برسید خیلی عالی است!  
۵ در مصراع دوم، «افتد» یعنی «باشد».  
بله، باید درنگ بیاید نه کسره.

**معنای بیت:** ای شیخ، نمی‌توانی مرا با دانه‌های تسبیحت بفریبی، زیرا من مانند مرغ زیرکی هستم که فریب دانه را نمی‌خورد و اسیر دام نمی‌شود. (می‌بینید چه تناسب زیبایی بین دانه‌های تسبیح و دام برقرار شده است!)

- باز آی که بازآید عمر؟ شده‌ی حافظ / هر چند که ناید باز، تیری که بشد<sup>۳</sup> از شست<sup>۴</sup>  
اگر بخواهیم بعد از «عمر» درنگ کنیم، «شده‌ی حافظ» را نمی‌شود به هیچ شکلی معنا کرد؛ بنابراین:  
باز آی که بازآید، عمر شده‌ی حافظ / هر چند که ناید باز، تیری که بشد از شست  
خب، در این جا، «شده» یعنی چه؟  
بله، «رفته، از دست رفته».

\* گاهی چند یا چندین واژه به کمک کسره به هم می‌پیوندند؛ چنین حالتی در شعر امروز بیش‌تر دیده می‌شود. نمونه:

- ای تکیه‌گاه و پناه / زیباترین لحظه‌های / پر عصمت و پر شکوه / تنهایی و خلوت من اخوان ثالث  
○ این زلالی‌های مواج چو زلف سیمگون چشمه‌ساران بهشت از دور / جز فریبی نیست / بازی زیبای پندار من است و نور اسماعیل خوبی  
○ زین بی‌خردان سفله بستان / داد دل مردم خردمند بهار

۱- ز رهم میفکن: مرا از راه راست منحرف مکن، فریب مده.

۲- نفتند: نمی‌افتد

۳- بشد: برفت، پرتاب شد

۴- شست: انگشتانه‌ای از جنس استخوان که آن را در انگشت شست می‌کردند و تیر را با آن می‌گرفتند.

۵- سفله: پست



تهرین: و حالا این بیت‌ها را بخوانید:

- ۱- حال دل پیاده‌ی واپس ز کاروان / کی داند آن کسی که سوار است بر سمند<sup>۱</sup>  
 سعدی
- ۲- به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ / حلقه‌ی بندگی زلف تو در گوشش باد  
 حافظ
- ۳- خواب نوشین بامداد رحیل<sup>۲</sup> / باز دارد پیاده را ز سبیل<sup>۳</sup>  
 سعدی

پاسخ:

- ۱- حال دل پیاده‌ی واپس ز کاروان / کی داند آن کسی که سوار است بر سمند  
 سعدی
- ۲- به غلامی تو، مشهور جهان شد حافظ / حلقه‌ی بندگی زلف تو در گوشش باد
- ۳- خواب نوشین بامداد رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل<sup>۴</sup>

\* گاهی تغییر جای درنگ، معنای جمله و بیت را تغییر می‌دهد؛ به این نمونه از کتاب درسی دقت کنید:

حکم جلودار است بر هامون بتازید / هامون اگر دریا شود از خون بتازید  
 حمید سبزواری

این که در کدام قسمت از مصراع دوم مکث کنیم، معنای آن را کاملاً تغییر می‌دهد و البته تنها یکی از این دو معنا، مفهوم قابل قبولی دارد و با محتوای شعر سازگار است؛ خودتان انتخاب کنید:

۱- هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

۲- هامون اگر دریا شود، از خون بتازید

مطمئناً حالت اول مفهوم مناسبی را دربردارد: دشت و صحرا اگر از خون شما به دریایی تبدیل شود (اگر بسیاری از شما شهید شوید) همچنان بتازید و به نبرد خود ادامه دهید.  
 در حالی که حالت دوم چندان مفهوم واضحی ندارد: از خون بتازید (یعنی په‌په‌۱۵)

۱- سمند: اسب تندرو (زمان سعری، هنوز فورروی ملی سمندر تولید نشده بود)

۲- رحیل: سفر

۳- سبیل: راه

۴- معنای بیت: شیرینی خواب صبح سفر، باعث می‌شود که مسافر (پیاده) از کاروان جا بماند و راهش را ادامه ندهد.



حالا در بیت‌های زیر میان دو حالت پیشنهادشده، حالت مناسبِ مصراعِ دوم را انتخاب کنید:

آ) اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی }  
 ۱- اساس هستی من ز آن خراب‌آباد است  
 ۲- اساس هستی من ز آن خراب، آباد است

ب) از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند }  
 ۱- که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست  
 ۲- که آتشی که نمیرد همیشه، در دل ماست

پ) گفت بر من تیغ تیز افراشتی }  
 ۱- از چه افکندی مرا، بگذاشتی؟  
 ۲- از چه افکندی، مرا بگذاشتی؟

پاسخ:

آ) ۲؛ معنای مصراع: اساس هستی من از خرابی و مستی، آباد شده است.

ب) ۱؛ معنای مصراع: آتشی که خاموش نمی‌شود، همواره در دل ما برافروخته است.

پ) ۲؛ معنای مصراع: از چه [چرا] [شمشیرت را] افکندی و مرا بگذاشتی (به حال خود رها کردی)؟

کج پس تا این جا یاد گرفتیم که اگر نتوانستیم بیتی را خوب بخوانیم یا معنا کنیم، هم به روش‌های دیگر تلفظ واژه‌ها در آن بیت توجه کنیم (مورد ۱ و ۲ این بخش)، هم به حالت‌های مختلف کسره یا درنگ بین واژه‌های آن بیت فکر کنیم.

تجزیه: بگوئید در بیت‌های زیر به جای علامت سؤال، باید کسره بیاید یا درنگ و هم‌چنین تلفظ واژه‌های مشخص‌شده را تعیین کنید.

- ۱- دویند از کین دل سوی هم / در ؟ صلح بستند بر روی هم بازل مشهدی
- ۲- سواران ؟ لشکر برانگیختند / همه‌دشت ؟ پیشش درم ریختند فردوسی
- ۳- آنان که محیط ؟ فضل و آداب شدند / در جمع ؟ کمال شمع اصحاب شدند خیام
- ۴- گرچه از کبر ؟ سخن با من درویش نگفت / جان فدای شکرین پسته‌ی خاموشش باد حافظ
- ۵- زخم دندان دشمنی بتر است / که نماید به چشم مردم ؟ دوست سعدی
- ۶- خور و خواب ؟ تنها طریق دد است / بر این بودن ؟ آیین نابخرد است سعدی

۱- بتر = بدتر

۲- دد: حیوان وحشی (ددمنشی شنیده‌اید؟)

سعدی  
سعدی  
سعدی

- ۷- تشنگان را نماید اندر خواب / همه عالم به چشم ؟ چشمه‌ی آب  
۸- خواب از آن چشم ؟ چشم نتوان داشت / که ز سر برگذشت سیلابش  
۹- گفتن از زنبور ؟ بی‌حاصل بود / با یکی در عمر ؟ خود ناخورده نیش

پاسخ:

- ۱- کسره  
۲- کسره (سواران لشکر، برانگیختند: سپاهیان، هیجان‌زده شدند)، درنگ  
۳- کسره، کسره  
۴- درنگ (شکرین پسته‌ی خاموش، استعاره از لب کوچک و بسته‌ی معشوق است!)  
۵- مَرْدُم، درنگ (معنای بیت: ضربه‌ی دشمنی که انسان او را دوست خود می‌پندارد، جان‌گزا تر است.)  
۶- کسره، درنگ (معنای مصراع اول: فقط در پی خور و خواب بودن، روش زندگی جانوران است.)  
۷- درنگ، عالم (معنای بیت: به چشم تشنگان در خواب، همه‌ی دنیا چشمه‌ی آب به نظر می‌رسد.)  
۸- درنگ، سَر (چشم داشتن: کنایه از انتظار داشتن؛ خُب، حالا خودتان این بیت را معنا کنید.)  
۹- درنگ، کسره

آگر به شش مورد از این نه مورد درست پاسخ داده‌اید، انتظار مرا برآورده کرده‌اید. انتظار خودتان یا دیگران به من ربطی ندارد! فسته نباشید!

#### ۴- سرهم خواندن = مشتق + مشتق مرکب بودن واژه -

گاهی میان دو واژه، نه می‌شود کسره آورد نه می‌شود مکث کرد، زیرا هیچ‌یک از این دو حالت خواندن، ما را به جمله‌ی معنی‌داری نمی‌رساند؛ در این موارد احتمالاً ما با یک واژه‌ی مرکب (یا مشتق - مرکب) روبه‌رو هستیم؛ یعنی باید آن دو واژه را سرهم و به شکل یک واژه بخوانیم.

یاد باد آن نامور مردانت / آن خروشانان آتش خشم طوفان کین دریا دل  
مطمئناً در این شعر، بین «آتش و خشم»، «طوفان و کین» یا «دریا و دل» چه کسره بیاوریم چه درنگ، به معنای روان و روشنی نمی‌رسیم اما اگر آن‌ها را به شکل سه کلمه‌ی مرکب بخوانیم همه چیز درست خواهد شد:

- ۱- معنای بیت: از چشمی که غرق سیلاب اشک است نمی‌توان انتظار خواب داشت. (خواب به چشم عاشق غمگین و گریان نمی‌آید.)



یاد باد آن نامور مردانت / آن خروشانانِ «آتش‌خشم» «طوفان‌کین» «دریادل»

«آتش‌خشم» یعنی کسی که خشم او به سوزاندگی آتش است؛ «طوفان‌کین» یعنی کسی که کینه و دشمنی او به سهمناکی و هیبت طوفان است و «دریادل» یعنی ...

این بیت را بخوانید:

○ چو ممکن نیست بودن بی بلا بسیار ممنونم / که افکنده‌است عشقم در بالای سرو بالای محشم کاشانی

ضمیر «م» در «عشقم» مفعول است: افکنده است عشقم = عشق مرا افکنده است

به احتمال زیاد متوجه شده‌اید که «سروبالا» در پایان بیت، یک واژه‌ی مرکب است؛ یعنی کسی که بالای او هم چون سرو است. (راستی، «بالا» گاهی به معنای قد و قامت است.)

این بیت را چه‌طور می‌خوانید؟

● گفتم آهن دلی کنم چندی / ندهم دل به هیچ دل‌بندی

مطمئناً در این جا «آهن» و «دلی» را نمی‌شود جدا از هم خواند، بلکه باید آن دو را به شکل یک واژه‌ی سرهم خواند: آهن‌دلی = سنگ‌دلی

به این نمونه از کتاب درسی نگاهی بیندازیم:

○ فراوان سخن باشد آگنده گوش / نصیحت نگیرد مگر در خموش

کدام واژه‌ها در این بیت باید سرهم خوانده شوند؟

بله، «فراوان‌سخن» (پرحرف) و «آگنده‌گوش» (کسی که گوشش پر است؛ کنایه از این که کر است.)

**معنای بیت:** انسان پرحرف، گویی کر است زیرا آن‌قدر حرف می‌زند که فرصت شنیدن و درک کردن حرف دیگران را ندارد. نصیحت تنها بر افراد خاموش و ساکت می‌تواند تأثیر بگذارد؛ درواقع شاعر می‌خواهد بگوید که پرحرفی، انسان را از شنیدن نصیحت‌ها و سخنان سودمند دیگران محروم می‌کند.



**تمرین:** در بیت‌ها و سروده‌های زیر، کدام واژه‌ها باید به شکل سرهم خوانده شوند؟

- ۱- نه به آبی‌ها دل خواهم بست / نه به دریا پریانی که سر از آب به‌در می‌آرند  
سهراب سپهری
- ۲- همتم<sup>۱</sup> بدرقه‌ی راه کن ای طایر قدس<sup>۲</sup> / که دراز است ره مقصد و من نو سفرم  
حافظ
- ۳- تو دانی ضمیر زبان بستگان / تو مرهم نهی بر دل خستگان<sup>۳</sup> حلقه‌ی مو  
سعدی
- ۴- مصلحت دید من آن است که یاران همه کار / بگذارند و **آخم طره‌ی**<sup>۴</sup> یاری گیرند  
حافظ
- ۵- برق غیرت چو چنین می‌جهد از مکمن<sup>۴</sup> غیب / تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم  
حافظ
- ۶- کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری<sup>۵</sup> / که اول چون برون آمد ره شب‌زنده‌داران زد  
حافظ
- ۷- هُش‌دار که گر وسوسه‌ی عقل کنی گوش / **آدم صفت** از روضه‌ی رضوان<sup>۶</sup> به‌در آبی  
حافظ
- ۸- خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق / دریا دلی بجوی دلیری سرآمدی  
حافظ
- ۹- می‌ده که گرچه گشتم نامه سیاه عالم / نومید کی توان بود از لطف لایزالی<sup>۷</sup>  
حافظ
- ۱۰- چو برگشته دولت ملامت شنید / سرانگشت حیرت به دندان گزید  
سعدی
- ۱۱- با ناصح بی‌درد نگوییم غم دل / بیهوده سخن محرم این راز نباشد  
سعدی
- ۱۲- بازیچه‌ای‌ست طفل فریب این متاع دهر / بی‌عقل مردمان که بدو مبتلا شوند  
سعدی

**پاسخ:**

- ۱- دریایی (پری دریایی)  
۲- نوسفر (کسی که تازه گام در راه سفر گذاشته‌باشد).  
۳- زیان‌بستگان (اما در مصراع دوم، بین «دل» و «خستگان» باید کسره بیاید).  
۴- مصلحت‌دید (صلاح‌دید، دیدگاه)  
۵- سوخته‌خرمن (کسی که خرمن او آتش گرفته‌است).  
۶- آهن‌دل<sup>۸</sup> (و البته «شب‌زنده‌داران» که واضح است).  
۷- آدم‌صفت (مانند حضرت آدم)

۱- همت: دعای خیر

۲- طایر قدس: پرنده‌ی بهشتی، فرشته

۳- آخم طره: حلقه‌ی مو

۴- مکمن: کمیگاه

۵- عیاری: در این جا یعنی «دزدی»

۶- هُش‌دار: به‌هوش‌باش؛ روضه‌ی رضوان: باغ بهشت («رضوان» نام دربان بهشت هم هست).

۷- لایزال: وجود ابدی، منظور خداوند است. ← لایزالی: الهی

۸- معنای بیت: کدام سنگ‌دلی به او درس دزدی آموخت که در همان آغاز، دل همه‌ی عابدان و شب‌زنده‌داران را به غارت برد؟



- ۸- رهنرفته (راه نیموده، تازه‌کار)، دریادل
- ۹- نامه‌سیاه (کسی که نامه‌ی اعمال او سیاه است، گناه‌کار)
- ۱۰- برگشته‌دولت (بخت‌برگشته)
- ۱۱- بیهوده‌سخن (کسی که حرف‌های بیهوده می‌زند.)
- ۱۲- طفل‌فرب (فرب‌دهنده‌ی کودکان، همان «بچه‌گول‌زنک» خودمان!); «بی‌عقل مردمان» یک صفت و موصوف جابه‌جا شده است نه واژه‌ی سرهم.

گاهی صفتی را که باید بعد از اسم بیاید، پیش از آن اسم می‌آوریم؛ مثلاً به‌جای «مردان دلیر» می‌گوییم «دلیر مردان» یا به‌جای «مرزوبوم کهن» می‌گوییم «کهن مرزوبوم». این کار معمولاً بر جنبه‌ی ادبی سخن ما می‌افزاید. به ترکیب‌هایی مانند «دلیر مردان» یا «کهن مرزوبوم» صفت و موصوف جابه‌جا یا «ترکیب وصفی مقلوب» می‌گویند. این ترکیب‌ها را هم، باید سرهم بخوانیم تا درست و معنی‌دار باشند.

به این چند نمونه توجه کنید:

- بهشتی درخت آورد چون تو بار / پسر نام‌جوی و پدر نامدار  
در این جا اگر متوجه نشویم که «بهشتی» صفتِ جابه‌جاشده‌ی «درخت» است، نمی‌توانیم بیت را معنا کنیم؛ (بهشتی درخت = درخت بهشتی).
- معنای بیت: درخت بهشتی می‌تواند میوه‌ای مانند تو به بار بیاورد. مطمئناً پدرت فرد بزرگ و نامداری بود که تو نیز در پی نام نیک و آوازه هستی.
- بد و نیک مردم چو می‌گذرند / همان به که نامت به نیکی برند  
اگر بخوانیم «بد و نیک مردم چو می‌گذرند» جمله از نظر دستوری و معنایی کمی مبهم و ناقص می‌شود اما اگر به صفت و موصوف جابه‌جا توجه داشته باشیم، می‌خوانیم «بد و نیک مردم چو می‌گذرند» = مردم بد و نیک چو می‌گذرند.
- بدان بی‌بها ناسزاوار پوست / پدید آمد آوای دشمن ز دوست  
بدان بی‌بها ناسزاوار پوست = بدان (با آن) پوست بی‌بهای ناسزاوار



تمرین: در نمونه‌های زیر صفت و موصوف جابه‌جا را پیدا کنید.

- ۱- ای مادر سر سپید بشنو / این پند سیاه‌بخت فرزند  
بهار
- ۲- مگر باز گردد به شیرین سخن / به یاد آیدش روزگار کهن  
فردوسی
- ۳- چو پاسی از آن تیره شب برگذشت / تو گفتی<sup>۱</sup> چو آهن سیاه ابر گشت  
فردوسی
- ۴- خردمند باشد جهان دیده مرد / که بسیار گرم آزموده است و سرد  
فردوسی
- ۵- همی خواهش او همه خوار داشت / زبانی پر از تلخ گفتار داشت  
فردوسی
- ۶- منم آرش / سپاهی مرد آزاده / به تنها تیر ترکش<sup>۲</sup>، آزمون تلختان را اینک آماده  
سیاوش کسرابی
- ۷- گرم شد از دمِ نواگر او / سردی آور شب زمستانی / کرد افشای رازهای مگو / روشن آرای صبح  
نیمایوشیچ
- ۸- اشک خونین بنمودم به طیبیان، گفتند / درد عشق است و جگر سوز دواپی دارد  
حافظ

## پاسخ:

- ۱- سیاه‌بخت فرزند = فرزند سیاه‌بخت (سرسپید) و «سیاه‌بخت» واژه‌های مرکب هستند.
- ۲- «شیرین سخن» در این‌جا واژه‌ی مرکب (به معنی خوش‌سخن) نیست بلکه صفت و موصوف جابه‌جا است: شیرین سخن = سخن شیرین و دل‌نشین
- ۳- تیره‌شب = شب تیره؛ در مصراع دوم بین «سیاه» و «ابر» باید درنگ بیاید؛ اگر خودتان متوجه این نکته شده بودید که هزار آفرین! اگر هم نه یک «صد آفرین» دارید به شرطی که دلیل حرفم را پیدا کنید و مصراع دوم را مرتب نمایید.
- تو گفتی چو آهن، سیاه، ابر گشت = تو گفتی (انگار) ابر، چو آهن، سیاه گشت (صد آفرین!)
- ۴- جهان‌دیده مرد = مرد جهان‌دیده (مصراع اول = مرد جهان‌دیده، خردمند باشد)
- ۵- «تلخ گفتار» در این‌جا یعنی «گفتار تلخ» (نه کسی که سخنانی تلخ و گزنده بر زبان می‌آورد) پس صفت و موصوف جابه‌جا است.
- ۶- سپاهی مرد = مرد سپاهی
- ۷- سردی آور شب زمستانی = شب سردی آور زمستانی؛ روشن آرای صبح نورانی = صبح روشن آرای نورانی
- ۸- جگر سوز دواپی = دوا ی جگر سوزی

۱- تو گفتی: انگار که، گویی

۲- ترکش: تیردان



تهرین: خب، حالا برای سنجیدن میزان یادگیری‌تان به این پرسش‌ها پاسخ دهید.

۱- بیت زیر را درست بخوانید.

○ در کار عشقم یار دل آگاهم از اسرار دل / غافل نیم از کار دل وز کار دنیا غافلم

● ۲- در بیت «تا جان بود از مهر رخس برنکنم دل / گر میر نهد بندم و گر پیر دهد پند» واژه‌ها را اعراب‌گذاری کنید.

○ ۳- در بیت «تن رستم شیر دل خسته شد / از آن خستگی جان من بسته شد» «شیردل» یک واژه‌ی مرکب است یا دو واژه؟

○ ۴- در بیت «مهر رویش در دلم پنهان نماند / آفتاب اندر حجاب گل نرفت» «مهر» و «گل» را چگونه می‌خوانید؟

○ ۵- در بیت «پیر دردی‌کش ما گرچه ندارد زر و زور / خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد»، «دردی‌کش» یعنی چه؟ صفت و موصوف جابه‌جا را پیدا کنید.

○ ۶- در بیت «چو شاید گرفتن به نرمی دیار / به پیکار خون از مشامی میار» بین «پیکار» و «خون» باید کسره بیاید یا درنگ؟

○ ۷- در بیت «اندر طلب روی تو در دوزخ محنت / چون عابد گریان پی نادیده بهشتم» صفت و موصوف جابه‌جا کدام است؟

۸- در کدام بیت واژه‌ی «گل» به کار رفته است؟

○ (آ) بعد از این ما و گلستان و (سماع) و روی دوست / کوس عشق شاهدان نتوان زدن زیر گلیم

○ (ب) ما خار این گلیم برادر گواه باش / این جنس خار بودن فخر است عار نیست

○ (پ) ما همه آب و گلیم اوست همه جان پاک / بر گل ما تافته پرتوی از جان او

○ (ت) خواجه در ابریشم و ما در گلیم / عاقبت ای دل همه ما در گلیم

● ۹- در بیت «چنانم شب دراز آمد که شادم / اگر خورشید بینم بعد ماهی»، «بعد ماهی» یعنی چه؟

○ ۱۰- این مصراع را بخوانید و معنا کنید: «معیوب همه عیب کسان می‌نگرد<sup>۲</sup>»

۱- سماع: رقص عارفانه

۲- راهنمایی می‌خواهید؟ بله؟ خب در این مصراع «همه» به معنی «فقط» آمده است.



## پاسخ:

- ۱- در کارِ عشقم (م = هستم) یارِ دل؛ آگاهم از اسرارِ دل / غافل نیّم از کارِ دل وز کارِ دنیا غافلّم
- ۲- تا جان بُود از مهرِ رُخش (خورشید چهره‌اش) برنکنم دل / گر میر (امیر) نهد بندم و گر پیر دهد پند<sup>۱</sup>
- ۳- «شیردل» در این جا یعنی دلیر و شجاع و یک واژه‌ی مرکّب است.
- ۴- مهر، گِل؛ معنا و مفهوم بیت: خورشید عشق او در دل من پنهان نماند زیرا نمی‌توان خورشید را با گِل پوشاند و نهان کرد؛ در واقع شاعر می‌گوید عشق به گرمی و درخشندگی خورشید است و اگر در جسم خاکی جای گیرد، هرگز پنهان نمی‌ماند یا به زبان ساده‌تر، عشق پنهان‌کردنی نیست.
- ۵- دُرْدی کش: کسی که حتی ته‌نشین جام شراب را می‌نوشد؛ یعنی همان عاشقی که از سختی‌های عشق نمی‌هراسد، عاشق واقعی
- خوش عطابخش و خطاپوش خدایی = خدای خوش (بسیار) عطابخش و خطاپوشی
- ۶- درنگ؛ معنای بیت: وقتی می‌توان سرزمینی را با مدارا و بدون جنگ و خون‌ریزی به‌دست آورد، به جنگ و پیکار رو نیاور و نگذار حتی خون از بینی کسی بچکد.
- ۷- نادیده بهشت = بهشتِ نادیده (پی نادیده بهشتم؛ در جست‌وجوی بهشت نادیده و ناپیدا هستم).
- ۸- بیت ب؛ در این بیت، شاعر می‌گوید که اگر ما خار هستیم، خارِ چنین گلی هستیم و خارِ چنین گلی بودن خودش افتخار است.
- «کوس زیر گلیم نمی‌توان زدن» معادل ضرب‌المثل «شترسواری دولا دولا نمی‌شود» است؛ یعنی برخی از کارها را نمی‌توان پنهانی انجام داد زیرا حتماً برملا می‌شود. (اگر بر روی کوس (دُهل) نمد یا گلیم بکشیم و آن را بنوازیم، باز هم صدای بلندی از آن برخاورد خاست و همه متوجه صدای آن می‌شوند.) در همین راستا شاعر در بیت آ می‌گوید که نمی‌شود عاشق زیارویان بود و سعی در مخفی نگه‌داشتن عشق داشت. از این پس من از گوشه‌ی عزلت و تنهایی خود بیرون می‌آیم؛ به باغ و گلستان می‌روم و در آن‌جا به یاد زیبایی چهره‌ی یارم به رقص و سماع می‌پردازم. (معنای دو بیت دیگر به‌عهدی خودتان)
- ۹- بعد از یک ماه
- ۱۰- معیوب، همه عیب‌کسان می‌نگرد: فرد معیوب، فقط به عیب‌های دیگران توجه می‌کند. فَب، چه طور بود؟ مطمئناً بدون پیشرفت نبوده‌اید. اگر به کم‌تر از هفت مورد درست پاسخ داده‌اید، مطالب این بخش را یک‌بار دوره کنید و آن وقت بیاید بخش بعدی. من ابتدای صفحه‌ی بعد منتظر تان هستم!

۱- معنای بیت: تا زنده‌ام از عشق به زیبایی او دل‌نمی‌کنم، حتی اگر این عشق باعث شود که به زندان امیر بیفتم یا مورد ملامت پیران و خردمندان قرار گیرم.

## بخش دوم

# ساخت جمله ها

### ۱- حذف اجزای جمله

کمی می دانید که گاهی برخی از اجزای جمله حذف می شوند. این اتفاق در شعر بیش تر می افتد و ما باید با توجه به جمله های قبلی و بعدی یا معنا و مفهوم کلام، خودمان آن اجزای حذف شده را پیدا کنیم و در شعر جاگذاری نماییم تا به معنای درست شعر برسیم.

خوشبختانه به این موضوع در کلاس های ادبیات پرداخته می شود و شما مطمئناً با حذف اجزای جمله آشنایی دارید؛ پس حالا اجزای حذف شده را در بیت زیر پیدا کنید.

● قرار در کف آزادگان نگیرد مال / چو صبر در دل عاشق چو آب در غریبال  
بله؛ «قرار در کف آزادگان نگیرد مال؛ مانند صبر که در دل عاشق [قرار نمی گیرد] و مانند آب که در غریبال [قرار نمی گیرد]»

گاهی اگر متوجه حذف اجزای جمله نشویم شعر برایمان کاملاً مبهم می شود؛ به این نمونه ها توجه کنید:

○ جنگ جویان به زور پنجه و کتف / دشمنان را کشند و خوبان دوست  
«خوبان دوست» در پایان بیت، به هیچ شکلی معنی نمی شود، مگر آن که متوجه شویم این دو کلمه بخشی از یک جمله ی جداگانه اند که سایر اجزای آن حذف شده است:

۱- معنای بیت: هیچ وقت پول و دارایی در دست انسان های آزاده و جوانمرد باقی نمی ماند (زیرا آن را به نیازمندان می بخشند) هم چنان که صبر در دل عاشق باقی نمی ماند و آب در غریبال.



(اگر هنوز متوجه اجزای حذف‌شده نشده‌اید، حتماً خودتان فکر کنید و اجزای حذف‌شده را در پایان بیت پیدا کنید.)

جنگ‌جویان به زور پنجه و [زور] کتف دشمنان را می‌کشند و خوبان دوست [را می‌کشند] زیاده‌روی زیاده‌روی می‌گویند، زیاده‌روی به واسطه‌ی زیبایی خود، دوستان و عاشقان خود را هلاک می‌کنند! گویی که دشمن دوستان خود هستند.

کشد تیر پیکار و تیغ ستم / به یک‌بار و بوی دهان دم‌به‌دم  
 («کشد» را «کشد» بخوانیم یا «کشد»؟)

متوجه‌ی حذف فعل در پایان مصراع دوم شده‌اید؟  
 کشد تیر پیکار و تیغ ستم به یک‌بار و بوی دهان دم به دم [انسان را می‌کشد]؛ یعنی همان بهتر که انسان یک‌بار با تیر و شمشیر کشته شود اما یک عمر به‌خاطر بوی بد دهان هم‌دم و هم‌نشینش زجرکش نشود!

قایق از تور تهی / و دل از آرزوی مروارید  
 قایق از تور تهی [است] و دل از آرزوی مروارید [تهی است].

و آغوش / اندک جایی برای زیستن / اندک جایی برای مردن / و گریز از شهر / که با هزار انگشت به وقاحت / پاک‌ی آسمان را متهم می‌کند سماں پاک را کتف کرده است.  
 در این شعر، نمی‌توانیم بین «گریز از شهر» و مصراع‌های قبلی ارتباط منطقی پیدا کنیم مگر آن‌که متوجه حذف اجزای جمله شویم: و گریز از شهر = [و آغوش، اندک جایی برای] گریز از شهر [است]؛ یعنی من از این شهر ناپاک و نازیبا به آغوش تو می‌گریزم و پناه می‌آورم.

خب، حالا کمی تخیلاتان را به‌کار بیندازید و بگویید که به نظر شما منظور شاعر از انگشت‌های شهر که به‌سوی آسمان اشاره می‌کنند و پاک‌ی آن را متهم می‌نمایند، چه می‌تواند باشد؟  
 آفرین؛ بله، انگشت‌های اتهام شهر به‌سوی آسمان پاک، می‌تواند همان سماں خراش‌ها یا به احتمال بیشتر دودکش‌های مرتفع کارخانه‌ها باشد که آسمان پاک را آلوده می‌کنند!

۱- خوبان: زیارویان

۲- پاسخ: باید آن را «کشد» بخوانیم. این بیت در مورد بوی بد دهان است!



تهدیه: در بیت‌ها و سروده‌های زیر اجزای حذف‌شده را پیدا کنید.

- ۱- کوه با نخستین سنگ‌ها آغاز می‌شود / و انسان با نخستین درد  
احمد شاملو
- ۲- من بودم / و شدم / نه زان گونه که غنچه‌ای گلی / یا ریشه‌ای که جوانه‌ای / یا یکی دانه که جنگلی  
احمد شاملو
- ۳- او به خونم تشنه و من بر لبش تا چون شود / کام بستانم از او یا داد بستاند ز من  
حافظ
- ۴- نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخاست / گره بگشاد از ابروی و بر دل‌های یاران زد  
حافظ
- ۵- فغان کاین لولیان<sup>۳</sup> شوخ شیرین‌کار شهر آشوب / چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را  
حافظ
- ۶- یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد / از کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد  
خیام
- ۷- مأمور<sup>۴</sup> کم از خودی چرا باید بود / یا خدمت چون خودی چرا باید کرد  
سعدی
- ۸- درشتی نگبرد خردمند پیش / نه سستی که ناقص کند قدر خویش  
سعدی
- ۹- خود<sup>۵</sup> نه زبان در دهان عارف مدهوش / حمد و ثنا می‌کند که موی بر اعضا  
سعدی
- ۱۰- برق با شوقم شراری بیش نیست / شعله طفل نی‌سواری بیش نیست  
بیدل دهلوی

پاسخ:

- ۱- کوه با نخستین سنگ‌ها آغاز می‌شود / و انسان با نخستین درد [آغاز می‌شود].
- ۲- من بودم / و شدم / نه زان گونه که غنچه‌ای گلی [می‌شود] / یا ریشه‌ای که جوانه‌ای [می‌شود] / یا یکی دانه که جنگلی [می‌شود] / راست بدان گونه / که عامی مردی / شهیدی [می‌شود]
- ۳- او به خونم تشنه [است] و من بر لبش [تشنه‌ام] تا چون شود ...
- ۴- ... گره بگشاد از ابروی و [گره] بر دل‌های یاران زد.
- ۵- ... چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را<sup>۶</sup> [بردند].

۱- راست: در این جا یعنی «دقیقاً».

۲- چون: در این جا یعنی «چگونه»

۳- لولیان: همان کولی‌های خودمان. مردمی خانه به دوش، شاد و اهل رقص و موسیقی و می‌گساری

۴- مأمور: در این جا یعنی فرمانبر و مطیع

۵- تا چون شود: تا کار به کجا بینجامد، باید ببینیم که چه اتفاقی خواهد افتاد.

۶- معنای بیت: دیشب وقتی در مجلس ما، یار زیبای من به رقص برخاست، گره از ابروان خود گشود (چهره‌اش را خندان کرد) و با این کار بر دل یاران گره زد و دل آن‌ها را در بند عشق گرفتار کرد.

۷- اشاره دارد به غارتگری مغولان در ایران؛ حافظ می‌گوید همچنان که ترکان مغول همه چیز ما ایرانیان را به غارت بردند این لولیان سرگشته‌ی شوخ‌طبع پرفتنه، ما را اسیر عشق خود کرده‌اند و صبر و قرار ما را به تاراج برده‌اند.

- ۶- یک نان به دو روز اگر بُود حاصل مرد / و از کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد [اگر بود حاصل مرد]
- ۷- اول بگویند بینم این را چه طور خواندید؟ «گرم»  
«گرم» که معنا نمی‌دهد پس باید بخوانیم ..... بله، «گرم» (= اگر + م)؛ جای ضمیر «م» در واقع بعد از «سنگین دل» است:
- اگر باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دلم / گل از خارم برآوردی و خار از پایم [برآوردی] و پایم را از گل [برآوردی]؛ یعنی تمام مشکلات و درماندگی‌های من به پایان می‌رسید و به قول خودمان، گل از گلم می‌شکفت.
- ۸- درشتی نگیرد خردمند پیش / نه سستی [پیش گیرد] که ناقص کند قدر خویش<sup>۱</sup>
- ۹- خود (فقط) زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا نمی‌کند بلکه موی بر اعضا [ی عارف مدهوش حمد و ثنا می‌کند]؛ یعنی عارفی که از خود بی‌خود شده باشد با تمام وجودش ستایش خدا را به‌جا می‌آورد نه فقط با زبان.
- ۱۰- برق با (در مقایسه با) شوقم شراری بیش نیست / شعله [با شوقم] طفل نی سواری بیش نیست<sup>۲</sup>

## ۲- جمله‌ی نامرتب

معمولاً شاعران قدیم فارسی زبان، برای رعایت وزن شعر، مجبور می‌شدند اجزای جمله را در طول بیت آن قدر جابه‌جا کنند که نهایتاً وزن مورد نظرشان به‌دست آید.<sup>۳</sup> این موضوع گاهی در خواندن شعر برای ما ایجاد مشکل می‌کند؛ اما معمولاً با خواندن دوباره‌ی بیت و اندکی بازی با کلمات و جابه‌جا کردن آن‌ها، می‌توانیم حالت واقعی و عادی جمله را پیدا کنیم.

البته هر چه تمرینمان در این زمینه بیشتر باشد، کار برای ما ساده‌تر خواهد شد؛ پس بیایید از همین جا تمرین را شروع کنیم و بیت‌های زیر را مرتب کنیم:

۱- معنای بیت: انسان خردمند در رویارویی با دیگران نه خیلی درشتی و خشونت به خرج می‌دهد نه آسان‌گیری و سهل‌انگاری بیش از حد در پیش می‌گیرد، که در این صورت ارزش و احترامش در خطر خواهد افتاد.

۲- معنای بیت: آذرخش آسمان با آن همه عظمت در مقایسه با آتش شوق وجود من مانند جرقه‌ی خرد و کوچک است و شعله با آن همه سوزاندگی در مقایسه با آتش شوق من، همچون کودکی‌ست که مشغول بازی‌گوشی است؛ یعنی سرسری و بی‌اعتبار است و به حساب نمی‌آید.

۳- گاهی نیز شاعر برای آن‌که سخنش را از حالت عادی و معمول خارج کند، ترتیب جمله را در آن برهم می‌زند؛ نمونه: یادش به خیر پاییز / با آن طوفان رنگ و رنگ / که برپا در دیده می‌کند (= در دیده برپا می‌کند) احمد شاملو



- بشوی ای خردمند از آن دوست دست / که با دشمنانت بود هم‌نشست  
 سعدی  
 در این بیت، کلمه‌ی دست از جای اصلی خودش خیلی فاصله گرفته است.
- حالت مرتب شده‌ی بیت: ای خردمند از آن دوست که با دشمنانت هم‌نشست بود، دست بشوی.  
 به سختی بگفتش بنه خواجه دل / کس از صبر کردن نگردد خجل  
 ترتیب واژه‌ها در مصراع اول کاملاً به هم ریخته است.
- حالت مرتب شده‌ی مصراع اول: گفتش: ای خواجه به سختی دل بنه (سختی را بپذیر).  
 کند هم‌صحبت بد در نظرها خوار نیکان را / پر طاووس را پا آرد از زیندگی بیرون  
 (پاهای طاووس برخلاف پرهای رنگین و زیبایش، بدشکل و نازیبا است و شاعران قدیم ما به این تعارض و تضاد در وجود طاووس خیلی توجه داشته‌اند).  
 مرتب کردن مصراع اول کار چندان سختی نیست اما برای مرتب کردن مصراع دوم کمی دقت و توجه به معنا لازم است؛ بهتر است به این سؤال جواب دهید: نهاد مصراع دوم کدام کلمه است؟  
 بله، «پا» و حالا حالت مرتب‌شده‌ی بیت چنین خواهد بود: هم‌صحبت بد نیکان را در نظرها (در نظر دیگران) خوار می‌کند همچنان که پا [ی طاووس] پرهای طاووس را از زیندگی بیرون می‌آورد.  
 (جلوه‌ی زیبایی آن‌ها را از میان می‌برد).
- با گلستان جملش نکشد فصل بهار / اهل دل را به تماشای گل و نسرين دل  
 خواجهی کرمانی  
 فعل «نکشد» خیلی از جای اصلی‌اش دور شده است.
- حالت مرتب شده‌ی بیت: (با وجود) گلستان جملش، در فصل بهار، اهل دل را به تماشای گل و نسرين دل نمی‌کشد.  
 هر وقت مفعول جمله بدون نشانه‌ی «را» بیاید، امکان دارد نهاد و مفعول با هم اشتباه شوند؛ مثلاً در مصراع اول بیت زیر، نهاد جمله کدام است؟ (به معنا توجه کنید).  
 بسیار کس ز پای درآورد اسب آز<sup>۱</sup> / او را مگر نبود لگام و دهانه‌ی  
 بله، این اسب لگام‌گسیخته‌ی آز و طمع است که بسیار کس (انسان‌های بسیاری) را نابود کرده است:  
 اسب آز بسیار کس را ز پای درآورد  
 حالا نهاد مصراع دوم را در بیت زیر مشخص کنید.
- اگر بد کنی چشم نیکی مدار / که هرگز نیارد گز<sup>۲</sup> انگور بار

۱- آز: حرص و طمع

۲- گز: گونه‌ای درخت کویری که میوه و باری ندارد.





درست است، در این جا «گز» نهاد جمله است: هرگز گز، انگور به بار نمی‌آورد.

هرکه او ارزان خرد ارزان دهد / گوهری **طفلی** به قرصی نان دهد

معنای مصراع دوم را فهمیدید؟ باید نهاد و مفعول را از هم تشخیص دهید.

۸ «به» در مصراع دوم یعنی «در ازای، در مقابل»

حالت مرتب شده‌ی مصراع دوم: طفلی، گوهری را به قرصی نان می‌دهد. (گوهری را می‌دهد و یک قرص نان در ازای آن می‌گیرد زیرا خودش گوهر را به‌دست نیاورده است به همین خاطر ارزش آن را نمی‌داند.)

فب فکر کنم دیگر وقتش است که فودتان به تنهایی وارد عمل شوید.

تقریب: در بیت‌های زیر، جمله‌های به‌هم ریخته را مرتب کنید.<sup>۱</sup>

- ۱- گویند تمنایی از دوست بکن سعدی / جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی سعدی
- ۲- خار است به زیر پهلوانم / بی‌روی تو خوابگاه سنجاب<sup>۲</sup> ← نداشتن آسایش و خواب بردن یا سعدی
- ۳- چه سود از دزدی آن گه توبه کردن / که نتوانی کمند انداخت بر کاخ توبه ارزشمند در جوانی سعدی
- ۴- آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند / تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم حافظ
- ۵- داشتی تا ز غصه جان نبرم / ازدهایی برابر نظرم نظامی
- ۶- از کاه، کهربا بگریزد ز بخت ما / خنجر به جای برگ برآرد درخت ما وحشی بافقی
- ۷- جان کامل را نباشد در تن خاکی قرار / می‌شود زندان صدف بر قطره چون گوهر شود صائب تبریزی
- ۸- به پیران چنین گفت هومان **گرد** / که دشمن ندارد خردمند خرد ← دست کم نمی‌برد فردوسی
- ۹- سرانجام گفت ایمن از هر دوان / نگردد مرا دل نه روشن روان فردوسی

پاسخ:

- ۱- گویند سعدی از دوست تمنایی بکن؛ جز دوست از دوست تمنایی نخواهم کرد.
- ۲- بی‌روی تو خوابگاه سنجاب، به زیر پهلوانم (پهلوهایم) مانند خار است.<sup>۳</sup>
- ۳- از دزدی توبه کردن آن‌گاه که [دیگر] کمند بر کاخ نتوانی انداختن، چه سودی [دارد].<sup>۴</sup>

۱- (قابل توجه همکاران محترم) در این‌جا منظور از مرتب کردن، نوشتن جمله‌ها به شیوه‌ی عادی یا بلاغی است به شکلی که هیچ ابهام یا پیچیدگی در ساختار جمله وجود نداشته‌باشد.

۲- خوابگاه سنجاب: بستری از جنس پوست سنجاب که بسیار لطیف است.

۳- **گرد**: پهلوان

۴- منظور شاعر این است که بدون تو (ای یار عزیز) خواب و آسایش ندارم.

۵- یعنی توبه در جوانی - که امکان گناه برای انسان وجود دارد - ارزشمند است نه هنگام پیری که دیگر کاری از دست انسان برنمی‌آید.



- ۴- در مصراع دوم «آن به» را باید به ابتدای جمله منتقل کنیم: آن به که تکیه بر این بحر معلق نکنیم.
- ۵- جای «داشتی» انتهای مصراع دوم است. البته اگر جای دو مصراع را نیز عوض کنیم، بیت مفهوم‌تر می‌شود: ازدهایی برابر نظرم داشتی (نگه داشتی، قرار دادی) تا ز غصه جان نبرم (تا از غصه بمیرم).
- ۶- از بخت [بد] ما، کهربا از کاه می‌گریزد و درخت ما به جای برگ، خنجر برمی‌آورد (به بار می‌آورد).
- ۷- راه‌حل معمای کلام شاعر در مصراع دوم همان نکته‌ای است که به شما یاد دادم؛ نهاد را پیدا کنید. بله، صدف نهاد جمله است ← صدف زندان می‌شود بر قطره چون گوهر شود ← صدف بر قطره- چون گوهر شود- زندان می‌شود!
- ۸- در این بیت هم، تنها نکته پیدا کردن نهاد و مفعول جمله‌ی دوم است: ... که خردمند، دشمن را خرد ندارد (دست‌کم نمی‌گیرد).
- ۹- سرانجام گفت: دل من از هر دوان ایمن نگردد و روان [من، از هر دوان] روشن [نگردد].

### ۳- فاصله‌افتادن بین هم‌پایه‌ها

گاهی اجزای یک جمله که به کمک «و» هم‌پایه شده‌اند، در بیت از هم فاصله می‌گیرند.

- یا رب ز فتنه نگه‌دار خاک پارس / چندان که خاک را بود و باد را بقا  
 می‌بینیم که در مصراع دوم «خاک و باد» از هم فاصله گرفته‌اند و حالت مرتب مصراع دوم به این شکل است: چندان که خاک و باد را بقا بود.  
 همین حالت را در بیت زیر پیدا کنید.
- چو مردی و پیروزی و خواسته<sup>۲</sup> (و را<sup>۱</sup>) باشد و گنج آراسته  
 حالت مرتب شده‌ی بیت: چو مردی و پیروزی و خواسته و گنج آراسته وی را باشد ...  
 گاهی بدون توجه به این نکته، بیت برای ما مبهم می‌شود و تنها راه رفع ابهام، آن است که هم‌پایه‌ها را در کنار هم قرار دهیم؛ نمونه:
- کمال است در نفس مرد کریم / گرش زر نباشد چه نقصان و سیم

۱- معنای بیت: روح آدمی وقتی که به کمال می‌رسد، دیگر نمی‌خواهد در تن خاکی باقی بماند؛ هم‌چنان‌که وقتی قطره‌ای در درون صدف به کمال می‌رسد و مروارید می‌شود، صدف برای او مانند زندان می‌شود و باید آن را از درون صدف بیرون آورد. (گذشتگان تصور می‌کردند، مروارید قطره‌ی بارانی است که درون صدف پرورش می‌یابد و به گوهری زیبا تبدیل می‌شود.)

۲- خواسته: دارایی

۳- و را: وی را = برای وی



پس از خواندن مصراع دوم، پیش خودمان فکر می‌کنیم که «نقصان و سیم» دیگر چیست؟ این دو که هیچ ارتباطی با هم ندارند؛ قبول، پس احتمالاً «سیم» هم پایه‌ی جزء دیگری از این جمله است و باید آن را به جای اصلی‌اش منتقل کرد.

**حالت مرتب شده بیت:** کمال در نفس [ذات] مرد کریم است (وجود دارد) و اگر زر و سیم‌اش نباشد، چه نقصان؟ (اگر زر و سیم نداشته باشد، هیچ عیب و نقصانی به حساب نمی‌آید). حالا این بیت را مرتب کنید.

همه خاک دارند بالین و خشت **خُنک** آن که جز تخم نیکی نکشت

**پاسخ:** همه خاک و خشت، بالین دارند و خنک آن که جز تخم نیکی نکشت<sup>۱</sup>

**تجزیه:** در بیت‌های زیر، هم پایه‌های جداشده را در جای اصلی‌شان قرار دهید.

(راستی، داخل پرانتز بگوییم که نویسنده نشود: برخلاف ظاهر، در یکی از بیت‌ها چنین اتفاقی نیفتاده؛ حواستان به آن باشد. ☺)

- ۱- شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد / ز تخت جم<sup>۲</sup> سخنی مانده است و **افسر کی**<sup>۴</sup>
- حافظ
- ۲- شیوه‌ی حور و پری گرچه لطیف است ولی / خوبی آن است و لطافت که فلانی دارد
- حافظ
- ۳- این چشم و دهان و گردن و گوش / **چشمت مرساد**<sup>۵</sup> و دست و بازو
- سعدی
- ۴- اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری
- سعدی
- ۵- دل می‌توانم از سر و جان برگرفت و چشم / نتوانم از مشاهده‌ی یار برگرفت
- سعدی

۱- **خُنک:** خوشا به حال

۲- معنای بیت: بستر همه‌ی انسان‌ها در نهایت خاک و خشت است (همه خواهند مرد) پس خوشا به حال آن کسی که در مدت زندگی جز نیکی کار دیگری نکرد (به بدی روی نیاورد).

۳- جم: مخفف «جمشید» است.

۴- **افسر (تاج) کی:** پادشاه کیانی، مانند کی خسرو، کی قباد و به ویژه کی کاووس: **افسر کی:** تاج پادشاه (کی کاووس)

۵- **مرساد:** همان فعل «مرسد» (نرسد) است که «ای دعایی هم گرفته است. «ای دعا پیش از شناسه‌ی فعل می‌آید: بسازد ← بسازاد؛ بدهد ← بدهاد؛ بیامزد ← بیامزاد؛ مرسد ← مرساد. پس «چشمت مرساد» یعنی چشم‌زخم به تو مرساد: خدا کند که چشم نخوری! (راستی، این را هم من بگوییم: از اول این بیت، حرف اضافه‌ی «با» افتاده است؛ حالا راحت می‌شود بیت را فهمید، مگر نه؟ ☺)



پاسخ:

- ۱- ز تخت جم و افسر کی، سخنی مانده است؟
  - ۲- خوبی و لطافت آن است که فلانی دارد.
  - ۳- [با] این چشم و دهان و گردن و گوش و دست و بازو، چشمت مرصاد!
  - ۴- اشتر به شعر عرب در حالت و طرب است.
  - ۵- در این بیت، بین هم‌پایه‌ها فاصله نیفتاده است و «چشم» مربوط به مصراع دوم است: می‌توانم از سر و جان دل برگرفت (برگیرم) و (اما) نتوانم از مشاهده‌ی یار چشم برگرفت (برگیرم).
- (اگر فودتان به این نکته رسیده بودید، بسیار عالی است؛ هر تعداد آفرینی که می‌فرواهید به حساب فودتان واریز کنید!)

#### ۴- پیوستگی دو مصراع

کلمه به این نکته دقت داشته‌باشید که یک مصراع لزوماً یک جمله‌ی کامل نیست و خیلی اتفاق می‌افتد که جمله‌ی آغازشده در مصراع اول، در همان مصراع تمام نشود بلکه در مصراع دوم به پایان برسد.

پس همین‌جا این تصور را از ذهنمان پاک کنیم که «حتماً باید مصراع اول را معنا کرد و بعد رفت سراغ مصراع دوم»؛ نه؛ این تصور اشتباهی است، چون خیلی وقت‌ها مصراع اول، جمله‌ی کاملی نیست و حتماً باید مصراع دوم را در ادامه‌ی آن بخوانیم تا به جمله‌ی کامل و معنی‌داری برسیم؛ به این نمونه توجه کنید:

○ بستان به خواب رفته و می‌دزدد آشکار / دست نسیم عطر هر آن گل که خرم است  
 فریدون تولی  
 اگر ما در این بیت بخواهیم به شیوه‌ی سنتی - که برای هر مصراع معنای جداگانه‌ای گفته می‌شود - ابتدا مصراع اول را معنا کنیم و بعد مصراع دوم را، به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسیم:

«بستان به خواب رفته و می‌دزدد آشکار»؟ (چه چیزی را می‌دزدد؟ اصلاً مگر بستان، دزد است؟)

پس این روش سنتی و غلط را کنار بگذاریم و دو مصراع را به‌هم‌پیوسته بخوانیم.

بله، حالا مشخص می‌شود که «می‌دزدد آشکار» بخشی از جمله‌ای است که در مصراع دوم ادامه پیدا کرده است: بستان به خواب رفته‌است و دست نسیم، عطر هر آن گلی را که خرم است آشکارا

می‌دزدد.



نمونه‌ای دیگر:

- ببخش ای پسر کادمیزاده صید / به احسان توان کرد و وحشی<sup>۱</sup> به قید<sup>۲</sup>  
 حتماً متوجه شده‌اید که «آدمیزاده» و «صید» در پایان مصراع اول، متعلق به جمله‌ی مصراع دوم است:  
 ببخش ای پسر که آدمیزاده را به احسان صید توان کرد و وحشی را به قید [صید توان کرد].<sup>۳</sup> حالا  
 بگوئید در بیت زیر، کدام جزء از مصراع اول، مربوط به مصراع دوم است:
- باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد / آب<sup>۴</sup> هر طیب که در طبله‌ی<sup>۵</sup> عطاری هست  
 بله، فعل «ببرد»: باد خاکی ز مقام (جایگاه) تو آورد و آب (رونق) هر طیب (عطر) را که در طبله‌ی  
 عطاری هست، برد (← خاک کوی تو از هر عطری خوشبوتر است!)
- در بیت زیر، علاوه‌بر پیوستگی دو مصراع به هم ریختگی اجزای جمله نیز دیده‌می‌شود؛ آنرا مرتب کنید.
- گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست / که شود فصل بهار از می ناب آلوده  
 حالت مرتب شده بیت: گفتم ای جان جهان، عیبی نیست (عیبی ندارد) که دفتر گل در فصل بهار از  
 می ناب، آلوده شود.
- این بیت را هم قبلاً با هم بررسی کرده‌ایم، یادتان هست؟
- با گلستان جمالش نکشد فصل بهار / اهل دل را به تماشای گل و نسرين دل  
 حالت مرتب شده بیت: با (وجود) گلستان جمالش، در فصل بهار، اهل دل را به تماشای گل و  
 نسرين دل نمی‌کشد (← او زیباتر از گل و نسرين است).

۱- وحشی: در این جا یعنی «حیوان وحشی»

۲- قید: بند، دام

۳- مفهوم بیت: با محبت و نیکوکاری می‌توان دیگران را دوست و همراه خود ساخت.

۴- آب: آبرو، رونق و ارزش

۵- طبله: صندوقچه؛ طبله‌ی عطاری: جعبه یا صندوقچه‌ای که عطرها، عطرها و طیب‌ها (مواد خوشبو) ی خود را در آن

می‌گذاشتند.



**تهدیه:** در بیت‌های زیر، بخشی از مصراع اول متعلق به جمله‌ای است که در مصراع دوم کامل می‌شود؛ این بخش را در هر بیت، پیدا کنید.

(فقط ۱۰ بیت از این ۱۲ بیت همین‌طور است. پیش خودتان بماند، نگویید که من گفتم ها! 😊)

- ۱- سایه تا بازگرفتی ز چمن مرغ سحر / آشیان در شکن طره‌ی شمشاد<sup>۱</sup> نکرد حافظ
- ۲- تو نیز ار تکبر کنی همچنان / نمایی که پیشت<sup>۲</sup> تکبرکنان سعدی
- ۳- می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌برد / محراب ابروی تو حضور نماز من سعدی
- ۴- نه عجب شب درازم که دو دیده باز باشد / به خیالت<sup>۳</sup> ای ستمگر عجب است اگر بخفتم سعدی
- ۵- صحبت حور نخواهم که بُود عین قصور<sup>۴</sup> / با خیال تو اگر با دگری پردازم سعدی
- ۶- افسوس که شد دلبر و در دیده‌ی گریان / تحریر خیال خط او نقش بر آب است حافظ
- ۷- زبان دارد اما ز راز کهن / اجازت ندارد که گوید سخن سعدی
- ۸- طمع از دوست نه این بود و توقع نه چنین / مکن ای دوست که از دوست جفا نپسندند سعدی
- ۹- همان به کز این زشت‌کردار دل / بشویم کنم چاره‌ی دل‌گسل فردوسی
- ۱۰- بلبل گلشن قدسم<sup>۵</sup> شده از جور فلک / بی‌گنه بسته‌ی زندان و گرفتار قفس
- ۱۱- بیا که طبع جهان ناگزیر این عشق است / به جادویی نتوان کشت آتش جاوید سایه
- ۱۲- بر آن‌چه می‌گذرد دل منه که دجله بسی / پس از خلیفه خواهد گذشت در بغداد سعدی

### پاسخ:

در بیت‌های چهارم، هشتم و یازدهم پیوستگی دستوری دو مصراع دیده‌ نمی‌شود.

- ۱- «مرغ سحر» نهاد جمله‌ی مصراع دوم است: [ای یار] تا از چمن (گلزار) سایه‌ات را بازگرفتی / دیگر مرغ سحر (بلبل) در شکن طره‌ی شمشاد آشیان نکرد (یعنی با رفتن تو رونق و شور و حال هم از گلستان و چمنزار رفت).
- ۲- «هم‌چنان» مربوط به مصراع دوم است: تو نیز ار تکبر کنی / هم‌چنان (همان‌گونه) می‌نمایی که پیشت تکبرکنان (انسان‌های مغرور) می‌نمایند (به نظر می‌رسند).

۱- شمشاد، شاخ و برگ پیچ‌درپیچ و انبوهی دارد؛ بنابراین، شاعر این شاخ و برگ را به جعد و پیچ و خم مو تشبیه کرده‌ است.

۲- پیشت: از نظرت، در نگاه تو

۳- به خیالت: با وجود خیال تو

۴- قصور: کوتاهی، اشتباه

۵- گلشن قدس: باغ بهشت



۳- «که می‌برد» مربوط به مصراع دوم است: می‌ترسم از خرابی ایمانم / که (چون‌که) محراب ابروی تو حضور نماز مرا می‌برد.

۴- نه عجب (عجب نیست) اگر در شب دراز دو دیده‌ام باز باشد / ای ستمگر عجیب است اگر با وجود خیال تو بخوابم؛ همان‌طور که می‌بینید در این بیت، دو مصراع پیوستگی ندارند.

۵- «که بود عین قصور» مربوط به مصراع دوم است: صحبت حور نخواهم، زیرا اگر با خیال تو با دگری پردازم (با وجود خیال روی تو، به کس دیگری توجه کنم) عین قصور (کاملاً اشتباه) بود.

۶- افسوس که رفت دلبر / و تحریر خیال خط او در دیده‌ی گریان، نقش بر آب است. (می‌دانیم که «نقش بر آب بودن» کنایه است از بیهوده بودن اما در این‌جا حافظ با استادی این تعبیر را به شکل دوپهلوی و ایهام‌برانگیزی به‌کار گرفته، چون واقعاً تصویر کردن چهره‌ی یار بر چشمان پر از اشک، نقش بر آب زدن است!)

۷- «ز راز کهن» مربوط به مصراع دوم است: زبان دارد / اما اجازه ندارد که از راز کهن سخن بگوید.

۸- طمع از دوست نه این بود و توقع نه چنین [بود] / [جفا] مکن ای دوست که از دوست جفا نپسندند؛ همان‌طور که می‌بینید در این بیت، دو مورد حذف مهم وجود دارد که باید به آن پی می‌بردیم اما جمله‌های دو مصراع جدا از هم هستند.

۹- همان به که از این کردار زشت / دل بشویم و [ماجرای] دل‌گسل را چاره کنم.

۱۰- بلبل گلشن قدسام (هستم) / که از جور فلک، بی‌گنه بستی زندان و گرفتار قفس شده [ام].

۱۱- در این بیت هم بین مصراع‌ها پیوستگی وجود ندارد. معنای بیت: عشق لازمه‌ی جهان است و همچون آتشی ست اهورایی که با جادوگری و حيله نمی‌توان آن را خاموش کرد.

۱۲- ساده است؛ به‌عهده‌ی خودتان.

تشفیص‌دارن جمله‌ها در هفت مورد از این بیت‌ها یا بیش‌تر، کار هر کس نیست، آفرین بر شما که همراه فوی هستی را فسته نباشید! ادامه برهیم؟



## ۵- پیوستگی بیت‌ها (بیت‌های موقوف‌المعانی)

گاهی یک جمله در یک بیت تمام نمی‌شود و باید ادامه‌ی آن را در بیت یا بیت‌های بعدی دنبال کرد؛ به چنین بیت‌هایی اصطلاحاً «هم‌بسته‌ی دستوری یا موقوف‌المعانی»<sup>۱</sup> می‌گویند.

به رستم بر، آن‌گه ببارید تیر / تهمتن بدو گفت: برخیره‌خیر<sup>۲</sup> }  
 فردوسی  
 همی رنجه داری تن خویش را / دو بازوی و جان بداندیش را }  
 خروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان‌پرست }  
 فردوسی  
 کسی کاو هوای فریدون کند / سر از بند ضحاک بیرون کند }  
 یکی چند به‌خیره<sup>۳</sup> عمر بگذشت / من بعد بر آن سرم که چندی<sup>۴</sup> }  
 سمدی  
 بنشینم و صبر پیش گیرم / دنباله‌ی کار خویش گیرم }  
 هر که را جاه و دولت است و بدان / خاطری<sup>۵</sup> خسته درنخواهدیافت }  
 سمدی  
 خبرش ده که هیچ دولت و جاه / به سرای دگر نخواهدیافت }  
 بی‌توجهی به پیوستگی دو بیت، گاهی باعث می‌شود که معنای بیت اول را اشتباه بفهمیم؛ برای مثال در این رباعی از کتاب ادبیات سال دوم دبیرستان:

آنان که محیط فضل و آداب شدند / در جمع کمال شمع اصحاب شدند }  
 خیام  
 ره زین شب تاریک نبردند برون / گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند }  
 اگر متوجه نشویم که بیت اول یک جمله‌ی مستقل نیست و باید بیت دوم را در ادامه‌ی آن بخوانیم تا جمله کامل شود، به اشتباه بیت را این‌طور معنا می‌کنیم: «کسانی که بر ادب و دانش تسلط یافتند به مقام والایی رسیدند و راهنمای دیگران گشتند»؛ اما این معنا غلط است؛ زیرا درست برعکس، خیام می‌خواهد بگوید: «حتی کسانی که بر ادب و دانش مسلط شدند و راهنمای کمال‌جویان گشتند هم از

۱- (قابل توجه همکاران محترم) البته بهتر است چنین بیت‌هایی را «وابسته‌ی دستوری» یا «هم‌بسته‌ی دستوری» بنامیم نه موقوف‌المعانی (وابسته‌ی معنایی)؛ زیرا معنای اغلب بیت‌ها- مگر در برخی غزل‌ها- با بیت‌های قبل و بعد خود در ارتباط است درحالی‌که همه‌ی این بیت‌ها را «موقوف‌المعانی» نمی‌دانیم.

۲- برخیره‌خیر: بیهوده

۳- به‌خیره: بیهوده

۴- معنای مصرع: بعد از این قصد دارم که مدتی

۵- خاطر: دل





شب تاریک نادانسته‌ها راه بیرون نبردند (نادانسته‌ها و مجهولات جهان بر آن‌ها کشف نشد) و آن‌چه گفتند و نوشتند، سخنانی غیرواقعی بود. آن‌ها سرانجام مردند، بی‌آن‌که به واقعیت هستی پی برده باشند.»

تا حالا به پیوستگی دستوری این دو بیت شاهنامه که در کتاب ادبیات سال سوم دبیرستان آمده، توجه داشته‌اید؟

تَهْمَتَن گَز اَندر کمان راند زود / بر آن سان که سیمِ رَغ فرموده بود

بزد تیر بر چشم اسفندیار / جهان تیره شد پیش آن نامدار

بله «بر آن سان که سیمِ رَغ فرموده بود، بزد تیر بر چشم اسفندیار» زیرا سیمِ رَغ برای رستم راز آسیب‌پذیری چشم‌های اسفندیار را، برملا کرده بود نه این‌که به او گفته باشد که چگونه تیر گز را در کمان بگذارد! (مطمئناً این کار را رستم بهتر از سیمِ رَغ بلد بود!)

**تمرین:** مشخص کنید که در کدام مورد از جفت بیت‌های زیر، با دو بیت هم‌بسته‌ی دستوری روبه‌رو نیستیم.

۱- بیکر تراش پیرم و با تیشه‌ی خیال / یک شب تو را ز مرمر شعر آفریده‌ام

نادر نادرپور

تا در نگین چشم تو نقش هوس نهم / ناز هزار چشم سیه را خریده‌ام

۲- از من بگوی حاجی مردم گزای را / کاو پوستین خلق به آزار می‌درد

سعدی

حاجی تو نیستی؛ شتر است از برای آنک / بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد<sup>۱</sup>

۳- سخن گرچه دل‌بند و شیرین بود / سزاوار تصدیق و تحسین بود

سعدی

چو یک بار گفתי مگو باز پس / که حلوا چو یک‌بار خوردند بس

۴- یکی را زشت‌خویی داد دشنام / تحمل کرد و گفت ای خوب فرجام

سعدی

بتر ز آنم که خواهی گفتن آنی / که دانم عیب من چون من ندانی

### پاسخ:

پیوستگی جفت بیت‌های دوم و چهارم روشن است. در مورد سوم نیز با کمی دقت به معنا، متوجه می‌شویم که نباید جمله را در انتهای بیت اول، تمام شده فرض کرد: اگرچه سخت دل‌بند و شیرین است [و] سزاوار تصدیق و تحسین است، چو یک بار گفתי دوباره نگو که حتی حلوا هم یک بار خوردنش کافی است. (تکرار ملال‌آور است.)

۱- یعنی شتر زحمت‌کش و کم‌توقع کاروان حج، حاجی واقعی است نه آن‌که نام خود را حاجی گذاشته‌است، اما به مردم ستم می‌کند.



اما در مورد اول، جمله در پایان بیت اول، تمام شده است. بیت دوم نیز جمله‌ی مستقل دیگری است که در آن، مصراع اول، پیرو مصراع دوم است: ناز هزار چشم سیاه را خریده‌ام تا در نگین چشم تو نقش هوس نهم.

## ۶- حذف «اگر»

کلمه «اگر» از حرف‌های وابسته‌سازی است که گاهی از ابتدای یک مصراع حذف می‌شود و ما باید با توجه به معنای بیت خودمان به حذف‌شدن آن پی ببریم و جمله را شرطی بخوانیم.

- از مضیق حیات درگذری / وسعت مُلک لامکان بینی  
حتماً می‌دانید که باید مصراع اول این بیت را با حالت شرطی بخوانیم: [اگر] از مضیق حیات درگذری ...
- در من بدمی من زنده شوم / یک جان چه بود صد جان منی  
در من بدمی = اگر در من بدمی
- یکی را به زندان بری دوستان / کجا ماندش عیش در بوستان  
در این بیت علاوه بر حذف «اگر» جمله نیز به هم ریخته است؛ خودتان آن را مرتب کنید و جای «اگر» را پیدا کنید. (قرار نشد به این پایین نگاه کنید؛ من هواسم هست) (۵۰)
- [اگر] دوستان یکی را به زندان ببری، برایش عیش در بوستان نمی‌ماند (جایی برای خوشی او باقی نمی‌ماند).

تجزیه: در کدام یک از بیت‌های زیر، «اگر» حذف شده است؟

- ۱- نخواهی که باشی پراکنده دل / پراکندگان را ز خاطر مهل<sup>۱</sup>
- ۲- نیک خواهی که کند منع ز عشق تو مرا / منکری دان به حقیقت که بداندیش من است امیر خسرو دهلوی
- ۳- عشق را خواهی که تا پایان بری / بس که بیسندید باید ناپسند
- ۴- خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد / بگذر ز عهد سست و سخن‌های سخت خویش حافظ
- ۵- سر طلبی تیغ زبانی مکن / روز نه‌ای رازفشانی مکن
- ۶- خواه اطلس<sup>۲</sup> بیوش و خواهی دل<sup>۳</sup> / با خدا باش در میانه‌ی خلق

اوحدی مراغهای

۱- مهل: مگذار؛ ز خاطر مهل: از یاد نبر

۲- اطلس: لباس ابریشمی

۳- دل: لباس زمخت درویشان، پوستین



## پاسخ:

- ۱- [اگر] نخواهی که باشی پراکنده دل ...
- ۲- در این بیت، «اگر» حذف نشده است. در این جا «نیک‌خواه» یک واژه‌ی مرکب است.
- ۳- [اگر] خواهی که ...
- ۴- [اگر] خواهی که ...
- ۵- [اگر] سر طلبی، تیغ‌زبانی مکن و [اگر] روز نه‌ای (نمی‌خواهی مانند روز همه‌ی اسرار آشکار باشد) رازفشانی مکن. (راز دیگران را برملا مکن).
- ۶- در این بیت هم «اگر» حذف نشده است.

## ۷- جمله‌ی پرسشی منفی (استفهام انکاری)

کله در شعر فارسی، اغلب جمله‌هایی که در آن‌ها به ظاهر پرسش مطرح می‌شود، در واقع پرسشی نیستند بلکه می‌خواهند خبر یا دستوری را با تأکید بیشتر بیان کنند؛ به چنین جمله‌هایی پرسشی منفی یا استفهام انکاری می‌گویند.

کز این دو یکی گر شود نابکار / از آن پس که خواند مرا شهریار؟  
 فردوسی  
 از آن پس که (چه کسی) خواند مرا شهریار؟ = از آن پس مطمئناً کسی مرا شهریار نمی‌خواند.  
 تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون / کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟  
 حافظ  
 کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟ = به کوی حقیقت نمی‌توانی گذر کنی (راه بیابی).

کله همان‌طور که گفتم گاهی، منظور از پرسش، بیان دستور است.

پیام است از مرگ موی سپید / به بودن چه داری تو چندین امید؟  
 فردوسی  
 چه (چرا) داری تو چندین امید؟ = چندین امید نداشته باش.

کله گاهی لازم است هنگام معنادرند جمله‌ی پرسشی منفی، از (باید) یا (نباید) استفاده کنیم.

چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم؟ / که لسان غیب خوش‌تر بنوازد این نوا را  
 شهریار  
 چه (چرا) زخم ... دم؟ = نباید دم بزنم.



- حافظ
- گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز / که خیمه سایه‌ی ابر است و بزمگه لب کشت<sup>۱</sup>  
چرا نزند؟ = باید بزند («کشت» خواندید یا «کشت»؟)
- فردوسی
- چه سازی و درمان این کار چیست؟ / بر این رفته تا چند خواهی گریست؟  
در مصراع اول، مقصود شاعر از جمله‌ی پرسشی، واقعاً بیان پرسش است. (چه قصدی داری و درمان این کار چیست؟) اما در مصراع دوم استفهام انکاری دیده می‌شود: بر این رفته تا چند خواهی گریست؟ = برای این رفته (مرده) نباید بیش از این گریه کنی (گریه کردن کافی است).

**تجزین:** در کدام یک از بیت‌های زیر جمله‌ی پرسشی منفی (استفهام انکاری) دیده نمی‌شود؟

- ۱- تا چند زمین‌نهاد بودن / سیلی خور خاک و باد بودن؟  
نظامی
- ۲- گردن چه نهی به هر قفایی<sup>۲</sup> / راضی چه شوی به هر جفایی؟  
نظامی
- ۳- تهمتن چنین داد پاسخ که نام / چه پرسى؟ کز این پس نبینی تو کام  
فردوسی
- ۴- که گفتت برو دست رستم ببند؟ / نبندد مرا دست چرخ بلند  
فردوسی
- ۵- چه باید مرا جنگ زابلستان / و گر جنگ ایران و کابلستان؟  
فردوسی
- ۶- که ای نفس، من درخور آتشم / به خاکستری روی درهم کشم؟  
سعدی
- ۷- اگر هفت کشور به شاهی تو راست / چرا رنج و سختی همه بهر ماست؟  
سعدی
- ۸- بگفتا حکایت کن ای نیک‌بخت / که چون (چگونه) سهل شد بر تو این کار سخت؟  
سعدی

**پاسخ:**

در بیت‌های چهارم، هفتم و هشتم پرسش منفی دیده نمی‌شود.

## ۸- توجه به کاربردهای «نه»

گاهی شاعران برای منفی کردن فعل جمله، قید «نه» را در جمله وارد می‌کنند و فعل جمله را به شکل مثبت می‌آورند. در این موارد باید هنگام معناکردن جمله، فعل را منفی در نظر بگیریم.

۱- معنای بیت: گدایی چون من که امروز به جای سایه‌ی خیمه‌ی پادشاهی، ابر بر سر او سایه افکنده است و بزمگاه او لب کشتزاران سرسبز است، نباید خود را از پادشاهان کم‌تر بینگارد و حق دارد که ادعای پادشاهی کند (مانند پادشاهان خوشبخت و بی‌نیاز است).

۲- قفا: در این جا یعنی «پس‌گردنی».